# راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره «۲۵» مهر ماه ۱۳۷۳


ایران را تسلیم چهاولگران خارجی می کنند

# استقلال ملی درخطراست!

فوق العاده شماره ۵ «راه توده» (ضمیمهٔ شمارهٔ ۲۵)


Deutsche Bibliothek in Hannover


## دوپیروز بزرگ انتخابات سوئد

سوئد-احمد (ص ۱۹)


## «پاسخی»، که «سوخت وسوز» ندارد

ع. الهی (ص۲)

## از«در» نشد از«پنجره»

ع. فرهاد (ص۱۶)

## «هائیتی» پادگان جدید ارتش امریکا

م. کامیار (ص۳)

## «ثبات» و «وحدت»، آنگونه که باید باشد!

(ص۱۸)



بسختی با همهٔ توده ای ها «۲» ر.ک


# توده ایها، بر سر دوراهی تاریخی!

* تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همهٔ زیان‌های آن، لااقل این حسن را خواهد داشت، که شرّ ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور بسیار کوته‌کانه‌تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که دارودسته‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند! کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد! اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیما به میهن ما باز کنند.

* امکان اینکه جنبش توده‌ای کشور بتواند بطور مسالمت‌آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش‌های غیر مسالمت‌آمیز بسیار قوی است. بنابراین، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیرعمده را تشخیص دهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولا کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیا این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه‌داران برکشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی‌توانستند بنام «ضدانقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دادند.

* برای احزاب و سازمان‌های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بهمن، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لااقل به اندازه آنان تلاش و فداکاری کرده‌اند، در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست‌راستی «غیرمذهبی»، باز دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می تواند داشته باشد؟


## ریشه های خشم مردم کجاست؟ (ص٤)



www.iran-archive.com

# سئوالی، که «دیر» یا «زود» دارد، اما «سوخت» و «سوز» ندارد!

نشریه خبری «اطلاعات» چاپ لندن، که تلاش می‌کند جانشین کیهان هوائی چاپ رژیم در خارج از کشور شود، اخیرا باصطلاح یک مصاحبه اختصاصی با هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی انجام داده است. مخاطب واقعی در این باصطلاح مصاحبه ایرانیان خارج از کشور (اعم از پناهنده و یا غیرپناهنده) هستند و هاشمی رفسنجانی با پیش کشیدن مسئله بازگشت به ایران، ارز تحصیلی، امکانات رفاهی در ایران کنونی و ... سعی کرده است تا هم مشتری و خواننده برای روزنامه اطلاعات چاپ رژیم در لندن جمع کند و هم چهره‌ای قابل قبول و پذیرش از خود بسازد!

در تمام این مصاحبه باصطلاح اختصاصی، که هاشمی رفسنجانی در آن تلاش کرده، تا از خود یک چهره مظلوم و بی‌تقصیر و در عین حال آزادیخواه (!) بسازد و اعترافات و ادعاهای تاریخی وجود دارد، که بنظر می‌رسد آنها را باید از میان وعده و وعدی‌های رئیس جمهور اسلامی، در مصاحبه مورد اشاره‌اش، بیرون کشید و با چند سئوال ساده و کوتاه برای حجت‌الاسلام دعائی، سرپرست کنونی موسسه اطلاعات فرستاد، تا اگر نه در یک مصاحبه مطبوعاتی، بلکه حداقل در یک زمزمه در گوشی از هاشمی رفسنجانی، نظرش را درباره آنها سئوال کند. این سئوال و جواب‌های در گوشی کم فایده نیست، چرا که اگر امروز هم امکان انتشار آن نباشد، در آینده نه چندان دور بکار می‌آید! مردم ایران به تجربه نشان دادند، که از کتاب‌های خاطرات خوب استقبال می‌کنند. بویژه خاطراتی، که پس از سقوط یک رژیم و یا پشت سرماندن یک دوره حکومتی نوشته می‌شود!

هاشمی رفسنجانی، که از او در طول جنگ ۸ ساله ده‌ها نوار ویدئوئی نماز جمعه در دانشگاه تهران در دست است و ده‌ها مصاحبه و سخنرانی و اظهار نظر کتبی از او در نشریات کشور، منتشر شده، که در تمام آنها بر طبل ادامه جنگ با عراق تا حد به آتش کشیدن خلیج فارس(!) کوبیده است و ادامه جنگ، تا فتح کربلا را تبلیغ کرده است، در مصاحبه اخیرش یک اعتراف کوچک می کند، که شاید روزگاری ناچار شود نقش و سهم واقعی خودش را در این اعتراف کوچک تعیین کند. او به اطلاعات چاپ لندن می‌گوید: «... وقتی ما کار را شروع کردیم (آغاز ریاست جمهوری وی و پذیرش اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) ۵۰٪ بودجه‌مان کسری داشت. پنج استان کشور به کلی مخروبه بود، شهرهایی بکلی از روزی زمین محو شده بودند، که باید آنها را می‌ساختیم و هزار میلیارد دلار خسارت جنگ داشتیم و این رقم سرسام‌آوری بود. روزانه ٤ تا ٥ ساعت خاموشی برق داشتیم، ٥ میلیون تن گندم وارد می‌کردیم...»

سئوال: مسئول و مسئولین این ویرانی عظیم، که خود بدان اعتراف می‌کنید، کیست؟ چرا و به توصیه چه کسانی پس از عقب رانده شدن عراق تا داخل خاک این کشور به جنگ خاتمه ندادید و چنین مصیبت بزرگی را برای ایران و ایرانی بوجود آوردید؟ چرا بجای خاتمه جنگ و جلوگیری از این ویرانی عظیم، مخالفان ادامه جنگ (و پیشاپیش همه آنها، رهبران حزب توده ایران) را، راهی زندان و شکنجه‌گاه وسپس قتل عام کردید؟

چرا در کنار یک هزار میلیارد خسارت جنگ، اشاره‌ای به تعداد تلفات جنگ، معلولین، مجروحین و مفقودین آن نمی‌کنید، آماری، که تا مرز یک میلیون نفر تخمین زده می‌شوند؟

فساد، تباهی، فحشاء، اعتیاد، دگرگونی منفی روابط اجتماعی و فرهنگی مردم ایران، سقوط پول ملی، تبدیل ایران به یکی از اسیران مقروض بانک جهانی تا حد ٤٠ میلیارد دلار، تبدیل ایران به جامعه ۱۰٪ -از وابستگان به تجار بزرگ بازار و روحانیون متصل به حکومت- و مسلط ساختن آنها بر سرنوشت ۹۰٪ بقیه مردم ایران، حاکم ساختن قشری‌ترین و ارتجاعی‌ترین جناح روحانیت ایران، که سال‌ها تحت حمایت ساواک شاهنشاهی و تحت عنوان «انجمن ضد بهائیت» (مافیای حجتیه) در ایران شاه زده سد راه هر نوع جنبش آزادیخواهی بودند، بر کلیدی‌ترین اهرم‌های سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در کشور، ناشی از عملکرد و توطئه موثرترین چهره‌های رژیم -از جمله رفسنجانی- است. چرا در این باره سخن نمی‌گوئید.

«هاشمی رفسنجانی» در بخش دیگری از مصاحبه اختصاصی خود با نشریه اطلاعات چاپ رژیم در لندن از دمکراسی و لزوم وجود احزاب در ایران سخن می‌گوید و برای اثبات ادعای خود به قانون و قوانینی در ایران استناد می‌کند، که همگان می‌دانند در جمهوری اسلامی این قوانین تا چه حد اعتبار دارند، و یا در واقع بی‌اعتبارند!

رفسنجانی، بعنوان رئیس قوه مجریه در جمهوری اسلامی و در واقع یکی از انگشت شماران در جمع گردانندگان جمهوری اسلامی از بدو تاسیس آن تاکنون، که بنظر بسیاری از آشنایان به مسائل ایران، هیچ تصمیم علنی و پشت پرده‌ای در جمهوری اسلامی، در هر سطح و سطوحی، بدون حضور و دخالت او اتخاذ نشده است، در این مصاحبه اختصاصی درباره احزاب و در واقع در توجیه اختناق رسمی در کشور، که جلوگیری از فعالیت احزاب، مانند هر کشور دیگری از جهان، نشانه بارز و علنی آنست، می‌گوید: «ما یک قانون بسیار محکمی، زمانی که من در مجلس بودم (رئیس قوه مقننه)، نوشتیم و وقتی هم، که رئیس جمهور شدم (رئیس قوه مجریه)، اعلام کردم، که من می‌خواهم این قانون را اجراء کنم، هر کس مایل است، بیاید حزب تشکیل بدهد. به نظر می‌رسد بعد از سرنوشت حزب جمهوری اسلامی در ایران، خیلی‌ها ترجیح نمی‌دهند، بیایند حزب درست کنند. خیلی‌ها هم ترجیح می‌دهند، به صورت باندی و گروهی و جریانی در امور شرکت کنند. قانون کشور، و قانون اساسی ما و سیاست‌های (..؟..) این است، که احزاب بیآیند، علنا تشکیلات داشته باشند، البته نه احزاب ضد انقلابی...»

برهیچیک از ایرانیان خارج از کشور پوشیده نیست، که رئیس کنونی قوه مجریه جمهوری اسلامی و رئیس پیشین قوه مقننه در این جمهوری، صاف و ساده دروغ می‌گوید! برای ایرانیان داخل کشور این «دروغ» افشاء شده‌تر از آنست، که کسی اجازه تبسم هم به خود بدهد. اختناقی، که در سراسر کشور برقرار است، به همت و توطئه کسانی پایه‌ریزی شد، که هاشمی رفسنجانی از جمله موثرترین مقامات آن جمع بوده و هست!

اظهارات هاشمی رفسنجانی خوراک تبلیغاتی برای خارج از کشور است و این نکته بدیهی‌تر از آنست، که نیازمند طرح استدلال برای آن باشد. اما در این چند خطی، که رئیس قوه مجریه کشور درباره احزاب، انقلاب و ضد انقلاب بیان داشته، نکته مهم دیگری هم وجود دارد، که حیف است بر آن انگشت اشاره نگذاشت!

ایشان می‌گوید: «احزاب آزادند (که نیستند)، البته نه احزاب ضد انقلاب، قانونا به ضد انقلاب اجازه فعالیت داده نشده است.»

باید پیشنهاد کرد: یک هیات بی‌طرف و آشنا به مسائل ایران، حتی مرکب از نمایندگان مستقیم سه قوه مجریه، قضائیه، مقننه و ولی فقیه از یکسو و نمایندگان جریان‌های سیاسی (اعم از مذهبی و غیرمذهبی)، که آنها نیز به مسائل آشنا هستند، از سوی دیگر، به داوری هر هیاتی، که مورد تفاهم و توافق طرفین باشد و صلاحیت حقوقی، اخلاقی و ... آنها مورد تائید همگان باشد، تشکیل شود، تا معین کند، انقلاب و انقلابی چیست و کیست و ضد انقلاب و ضد انقلابی چیست و کیست؟

آرمان‌های انقلاب، خواست‌های مردم، که حتی امروزهم توسط توده مردم در قزوین، مشهد، زاهدان و نجف‌آباد و ...، علیرغم خطر مرگ و کشتار، فریاد می‌شود، برروی کاغذ آورده شود و کارنامه عملکرد سران رژیم و احزاب و جریان‌های سیاسی نیز روی کاغذ بیاید. وعده‌ها، برنامه‌ها، سخنرانی‌های دو طرف طی ۱۵ سال گذشته نیز از آرشیوها بیرون کشیده شده و با یکدیگر مقایسه شود. حاصل این بررسی در معرض افکار عمومی گذاشته شود، تا همگان نیز درباره آن نظر بدهند. آنگاه هیات منصفه این نظرسنجی و آن اطلاعات را جمعبندی کرده و مرز انقلاب و ضد انقلاب را ترسیم کند و نشان بدهد، چه کسی آنسوی مرز و چه کسی این سوی مرز خدمت یا خیانت قرار دارد.

به یقین، هاشمی رفسنجانی درکناردیگر سران رژیم در آنسوی مرز و توه مردم، در کنار بسیاری از آنهائی، که ایشان معتقد است ضد انقلاب هستند و نباید اجازه فعالیت داشته باشند، در این سوی مرز قرار خواهند گرفت.

تردید نیست، که همین هیات چاره‌ای جز بیان این واقعیت ندارد: ضد انقلاب، هم به مفهوم عرفی و هم به مفهوم کلاسیک آن، رژیم و سران آن -ازجمله و بویژه هاشمی رفسنجانی- است، نه تنها ضد انقلاب، که حتی خائن به انقلاب و آرمان‌های میلیون‌ها شرکت کننده در انقلاب سال ۵۷. رفسنجانی به تولیت بقیه سران رژیم می‌گوید: مخالفان او، که مخالفان رژیم نیز محسوب می‌شوند، ضد انقلابند. برای پایان بخشیدن به این جدال مفهومی و یافتن پاسخ صریح وعاری ازسفسطه، رئیس‌جمهور اسلامی، راه‌حل‌دیگری‌دارد؟ پیشنهاد کند!

راه حل از این ساده‌تر!!

این سئوالی است، که رفسنجانی و دیگر سران رژیم باید، سرانجام بدان پاسخ بدهند. پاسخی، که «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد»!

www.iran-archive.com

# «هائیتی»، پادگان نظامی امریکاشد!

م. کامیار

در تهیه این مطلب، از اطلاعات مطبوعات فرانسه و بویژه لوموند دیپلماتیک، استفاده شده است.

ارتش امریکا، سرانجام علیرغم همه توافق‌هایی، که بر سر کنار رفتن نظامیان حاکم بر «هائیتی» با سران دولت این کشور بدست آمد، وارد «هائیتی» شد و عملا آنرا اشغال کرد. پیش از توافق، «کلینتون»، ریاست جمهور امریکا برای کنار رفتن نظامیان حاکم در «هائیتی» یک مهلت ۷۲ ساعته تعیین کرده و ارتش امریکا برای حمله به این کشور آماده شده بود. ظاهرا اگر هدف امریکا، کنار رفتن نظامیان از حکومت بود، باید پس از توافق حاصله در این خصوص اشغال نظامی هائیتی منتفی می‌شد، اما ورود هزاران نظامی امریکا و اعلام تشکیل یک پلیس محلی تحت نظارت قوای اشغالگر، نشان داد، که همه بهانه‌های امریکا مبنی بر غیر دمکراتیک بودن حکومت هائیتی بهانه‌ای بیش نیست و هدف امریکا نه برقراری دمکراسی، که اشغال این کشور است. ۶۰ هواپیمای بمب‌افکن و ۲۰ کشتی جنگی امریکا در خدمت این هدف اشغالگرانه قرار دارند. نظامیان حاکم بر «هائیتی»، که روزگاری از جمله دست نشاندگان مورد حمایت امریکا بودند و اصولا تحصیلات عالیه نظامی خود را، مانند همتای دیگرشان «ژنرال نوریگا»، در امریکا به پایان رسانده بودند، پس از امضاء توافقنامه، که از سوی امریکا و «جیمی کارتر»، رئیس جمهور اسبق امریکا به امضاء رسید، اعلام داشتند تا ۱۵ اکتبر از قدرت کناره خواهند گرفت، با این امید، که در هائیتی خونریزی نشود. حتی آنها نیز اشاره‌ای به مخالفت با اشغال نظامی هائیتی نکردند.» قرار است، «آریستید»، که روزگاری توسط مطبوعات امریکا به نام «کشیش سرخ» لقب گرفته بود (!)، و توسط نظامی‌ها و طی یک کودتا برکنار شده بود، تحت حمایت ارتش امریکا به قدرت بازگردد» بسیاری از محافل سیاسی مترقی معتقدند، اشغال نظامی هائیتی در واقع تدارک دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور داخلی کشور کوباست. هائیتی یک کشور فقیر در کرانه «کارائیب» است، که ریشه‌های افریقائی-امریکای لاتین دارد. در این کشور فقیر، در ماه‌های اخیر، بدنبال اعلام محاصره اقتصادی آن توسط امریکا، تعداد زیادی زن، کودک و مرد بر اثر گرسنگی و شیوع انواع بیماری‌های ناشی از فقر و کم‌غذائی به هلاکت رسیدند. امریکا، بعنوان یک زهرچشم، «هائیتی» را در امریکای لاتین انتخاب کرد، تا دیگران بدانند، رهبر بی‌رقیب جهان کیست و نظم دلخواهش چگونه برقرار می‌شود. در بسیاری از محافل حدس قریب به یقین می‌زنند، که نظامیان حاکم بر «هائیتی»، یا عامل مستقیم امریکا برای زمینه‌سازی دخالت امریکا در این کشور بودند و یا مانند «صدام حسین»، بازیچه امریکا.

قرار است تعداد نظامیان امریکایی مستقر در «هائیتی» به ۲۰ هزار نفر برسد و عملا این کشور به مستعمره کلاسیک امریکا تبدیل شود. طرح تبدیل کشورهای عقب نگهداشته شده به مستعمره‌های کلاسیک، از جمله مفاد اعلام نشده «نظم نوین جهانی» امریکاست.

در اروپا، اشغال نظامی «هائیتی» توسط امریکا، با عکس‌العمل‌های متفاوت توسط دولت‌های بزرگ اروپائی نظیر آلمان وفرانسه روبرو شد. فرانسه، که خود «رواندا» را اشغال کرده و سرگرم تبدیل این کشور به مستعمره کلاسیک و آشکار فرانسه است، بانوعی تائید ملایم و مشروط با ماجرا برخورد کرد، اما در آلمان، در بسیاری از تفسیرها، مخالفت با اشغال نظامی از وضوح بیشتری برخوردار بود. این مخالفت، اولا ناشی از بی‌کلاه ماندن سر آلمان در تقسیم افریقا و امریکای لاتین به مستعمرات جدید بود و از سوی دیگر، بدلیل پایگاه فرهنگی-سیاسی بود، که آلمان در «هائیتی» دارد. و این مسئله دوم نکته‌ای بود، که نه تنها در مطبوعات آلمان، بلکه در مطبوعات فرانسه نیز انعکاس یافت و بعنوان رشد اختلاف نظرهای امریکا و آلمان اعلام شد.

درمورد نفوذ سیاسی-فرهنگی آلمان در هائیتی، که شاید جهانیان کمتر از آن اطلاع داشته باشند و همچنین این نکته، که کشور «هائیتی» برای دومین بار توسط امریکا اشغال نظامی می‌شود، اطلاعات زیر، که عمدتا از نشریات فرانسه زبان-بویژه لوموند دیپلماتیک- برگرفته شده است، جالب باید باشد.

در سال ۱۹۱۵ ارتش امریکا، برای نخستین بار و برای مقابله با نفوذ روبه‌گسترش آلمان دراین کشور، وارد هائیتی شد. پس از ورود اشغالگران، برای مدتی جنگ‌های چریکی در هائیتی بالا گرفت، که توسط چند سازمان چریکی محلی هدایت می‌شد، اما آنها نتوانستند در برابر ارتش امریکا مقاومت کنند.

در جریان این اشغال نظامی، که اکنون مطبوعات ورسانه‌های گروهی حاضر نیستند به آن اشاره کنند، جمعا ده هزار نفر کشته شدند. برخی اصلاحات اقتصادی، سازمان‌های چریکی را از پایگاه‌های مردمی خود محروم ساخت و به ناسیونالیسم و ملی‌گرائی، که در برابر اشغالگران اوج گرفته بود، لطمه شدید وارد آورد. اشغال نظامی «هائیتی» توسط ارتش امریکا تا سال ۱۹۳۴، یعنی تا آستانه روی کار آمدن فاشیست‌ها در آلمان ادامه یافت. از این تاریخ به بعد، دست نشاندگان و دست پروردگان امریکا بر هائیتی حکومت می‌کردند و کشور را عملا در اختیار و تابع امریکا، اداره می‌کردند. تا سال ۱۹۸۶ چندین جنبش آزادی‌خواهی، که عمدتا علیه مستبدترین و خونریزترین دیکتاتور امریکا لاتین، که بر هائیتی حکومت می‌کرد، «پاپا دوک» و سپس فرزندش، که جانشین او شده بودند، شکل گرفت. جنبش عظیم دانشجویان در سال ۱۹۸۶، متکی به آرمان‌های آزادی‌خواهانه و دمکراتیک، اوج این نهضت‌ها بود.

«گراهام گرین»، رمان نویس مشهور امریکایی، به «پاپادوک» و جمهوری تحت تسلط او لقب «جمهوری کابوس» را داده بود!

«آریستید»، که اکنون با حمایت امریکا قرار است بر «هائیتی» حکومت کند، متکی به شعارهایی، که بسود مردم محروم جامعه می‌داد، انتخابات ریاست جمهوری را برد. مطبوعات امریکا بدلیل همین شعارها به او لقب «کشیش سرخ» را داده بودند. اما پس از به قدرت رسیدن، «آریستید» نتوانست و نخواست به آنچه وعده داده بود، عمل کند. نارضائی مردم از حکومت «آریستید»، زمینه را برای کودتای نظامی فراهم ساخت، که ۷ ماه پس از انجام انتخابات، انجام شد و از آن پس «اریستید» در خارج از کشور و در حمایت امریکا برای چنین روزهائی قرار گرفت. روزهائی، که امریکا برای ورود ارتش خود به هائیتی و تبدیل این کشور به پایگاهی برای مداخله مستقیم نظامی علیه دیگر کشورهای امریکا لاتین، به آن احتیاج داشت. امریکا در توجیه لشکرکشی به «هائیتی» وجود دیکتاتوری نظامی در هائیتی، افزایش موج مهاجرت از هائیتی و دیگر کشورهای امریکای لاتین به امریکا را مطرح می‌کند و در ضمن به این ترتیب زمینه دخالت نظامی در کوبا را نیز فراهم می‌کند. یک مامور امریکایی در تشریح حوادث آینده در گفتگوئی، که در لوموند دیپلماتیک چاپ شد، گفت: «اگر واشنگتن می‌خواهد بر «هائیتی» از ترس مهاجرت اتباع آن کشور به امریکا حمله کند، چرا به مکزیک حمله نمی‌کند واگر برای دفاع از دمکراسی است، چرا به کوبا حمله نمی‌کند».

فرانسه، که این عمل ارتش امریکا را در عمل تاکید کرد، خود از سال ۱۹۳۶ جمعا ۱۸ بار در امور داخلی کشورهای افریقا مداخله نظامی کرده است.

پس از اوائل سال‌های ۶۰، این پنجمین بار است، که امریکا به کشورهای حوزه کارائیب لشکرکشی می‌کند. لشکرکشی امریکا به کوبا در سال ۱۹۶۵، به گرانادا در سال ۱۹۸۳، به پاناما در سال ۱۹۸۹ صورت گرفت و این درحالی است، که امریکا بطور مستقیم در جنگ‌های «السالوادور» و «نیکاراگوا» نیز دخالت داشت.

دخالت نظامی، در شکل و محتوائی، که درباره هائیتی انجام شد، در واقع زنگ خطری است برای کشورهای نظیر ایران و همه حکومت‌هایی نظیر ایران، که مطبوعات امریکا و اسرائیل نیز از آن می‌خواهند چنین برداشتی را تلقین کنند. این سیاست به دو گونه عمل می کند:

۱- حکومت‌های تسلیم شده و تابع صندوق بین‌المللی پول، تابعیت کامل امریکا را بپذیرند و در داخل کشور آنگونه عمل کنند، که امریکا طالب آن است؛

۲- مردم این کشورها را از دخالت مستقیم ترسانده و در برابر حکومت‌های تابع امریکا ناچار به سکوت کنند.

این برداشت می‌خواهد به مردم ثابت کند: «چاره‌ای جز تمکین از امریکا نیست، زیرا خطر اشغال کشور وجود دارد و برای اجرای این تمکین نیز دولت‌مردانی لازم هستند، که مورد حمایت امریکاهستند و به میانه‌رو شهرت دارند». این درک و تبلیغ محیلانه، می‌خواهد زمینه‌های جدید را برای حکومت طرفداران، سرسپردگان و معامله‌گران با امریکا در ایران فراهم‌کند.

www.iran-archive.com

# ریشه های خشم توده ها

**مطالب این صفحه عیناً به نقل از ستون «الو سلام» و برخی صفحات خبری روزنامه «سلام»، طی دو ماه مرداد و شهریور ۷۳، تهیه شده است.**

• اینجانب رزمندهٔ جانباز باعنوان دبیر در آموزش و پرورش بهشهر خدمت می‌نمایم. بدلیل مشکلات فراوان و بیماری تقاضای وام و تسهیلات بانکی از ادارهٔ متبوع نمودم، حال متوجه شدم، که اعتبار مربوطه را مخفیانه بین کارمندان و مسئولین اداه تقسیم نموده‌اند. آیا عدالت اجتماعی این است؟

• به جانبازان از کار افتاده پول می‌دهند تا اسم جانبازی را از او بگیرند. آیا این مسئله شامل جانبازان بالای ۱۰ درصد می‌شود یا خیر؟

• اینجانب جانباز ٤۹٪ نیروهای انتظامی هستم که پای چپم را در اثر انفجار مین از دست داده‌ام و موج انفجار باعث ناراحتی اعصابم گشته است و با داشتن ۸ سر عائله و حقوق ناچیز. بعنوان یك مستضعف جانباز از هیچگونه امکاناتی استفاده نکردم و حتی از حداقل خواسته یك مسلمان که آب و برق می‌باشد بی‌بهره هستم و دائما از رسانه‌های گروهی می‌شنوم، که جانبازان مورد لطف قرار گرفته‌اند.

• حدود ٤ سال است، که به ما آزادگان تهران قول زمین داده شده و مسئولین هم مرتبا وعده آینده را می‌دهند و ما را تحت فشار شدید اقتصادی باقی گذاشته‌اند. پس تکلیف ما بالاخره چه می‌شود؟

• جانباز ٥ درصد هستم که سال ٦۲ مجروح شدم. بنیاد جانبازان اهمیتی برای ما قائل نشد مگر فرق من و دیگران چیست؟ من هم برای ایران اسلامی مجروح شدم.

• جانبازی هستم که ماهی ۱۲۰۰۰ تومان کرایه خانه می‌دهم برای کرایه خانه و خرجی بچه‌ها مجبورم که فعالیت زیاد کنم که برایم امکان ندارد و حالم ناجور می‌شود. هر کجا که برای اجاره مراجعه می‌کنم چون بچه‌دارم خانه نمی‌دهند.

• فردی مسیحی و مجروح جنگی هستم، که کانون گرم خانواده‌ام به علت فقر مالی در حال از هم پاشیدن است.

• بازنشسته جانباز هستم که هنوز عقب افتاده‌های حقوق سال ٦۸ و ٦۹ و ۷۰ راطلب داریم.

• ازطریق روزنامه سلام از مسئولین بنیاد جانبازان می‌خواهم که مشکل مسکن و خودروی مرا که جانباز ۷۰ درصد شیمیایی می باشم حل کنند. ۹ سال است که بیمارستان مسکن و ماوای من شده است.

• در آخرین مصاحبه سلام با آقای ملاقلی‌پور در تاریخ ۱۹ مرداد ۷۲ صفحه هنر و ادب آن قسمتی که در خصوص یك جانباز قطع نخاع سخن می‌گفت اشك از چشمانم جاری شد که در یك مملکت اسلامی به کسی که تمامی سلامتی خود را برای انقلاب از دست داده یك مسئول چگونه برخورد می‌کند. (صفحه ۲۰ را بخوانید)

• من ۲۲ و ۲٤ ماه در جبهه جنگیده‌ام اما حالا برای استخدام همین گواهی را باید ده، دوازده جا تائید بکنند. لازم به ذکر است، که من نیروی رسمی سپاه بودم و از طریق سپاه به جبهه اعزام می شدم و حال، که از سپاه بیرون آمده‌ام، می‌گویند شما ۷۰۰۰ تومان فوق‌العاده جنگی گرفته‌ای و حکم داوطلبانه شما ارزش استخدامی نخواهد داشت.

• من یك آزاده شهر تهران می باشم. در حالی، که الان در مرداد ماه سال ۷۲ هستیم من هنوز نتوانسته‌ام عیدی سال ۷۲ خود را بگیرم و این در حالیست که ستاد آزادگان در «همشهری» سه شنبه ۱۱ مرداد ماه ۲٦۰ هزار تومان بابت آگهی در روزنامه می‌پردازد.

• یك لیسانس وظیفه هستم، که در بنیاد تعاون سپاه تهران خدمت می کنم متاسفانه بعد از گذشت دقیقا ۷ ماه هنوز حقوقی به ما پرداخته نشده است.

• در پاسخ به مندرجات یکی از جراید کثیرالانتشار، که با تیتر «آیا می دانید که؟» از قول دولتمردان ما چاپ شده بود خواهشمندم موارد زیر را نیز از قول مردم باطلاع دولتمردان برسانید:

۱- آیا می‌دانید، که طبق قانون اساسی تحصیل تا مقطع پایان دبیرستان مجانی بوده و مدارس نمی‌بایست شهریه دریافت می‌کردند؟

۲- آیا می‌دانید، که کارمندان این مرز و بوم اکنون قادر به پرداخت شهریهٔ مدارس غیر انتفاعی یا نمونهٔ مردمی نیستند؟

۳- آیا می‌دانید، که عملا دیگر بیمارستان دولتی وجود ندارد و اگر دارد دست کمی از نوع خصوصی خود ندارد؟

٤- آیا می‌دانید، که درصد بسیار بالایی از دانشگاه‌ها هر ترم شهریه‌ای بین ٥۰ الی ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرند؟

٥- آیا می‌دانید، که عمل جراحی بسیار ساده اکنون بیش از ۲۰۰ هزار تومان هزینه بردار شده است؟

٦- آیا می‌دانید، که هزینهٔ مایحتاج روزانه، چندین برابر حقوق مزدبگیران شده است؟

۷- آیا می‌دانید که هزینهٔ اجاره خانه ٤ برابر حقوق کارمندان وکارگران شده است؟

۸- آیا می‌دانید، که حتی یك حزب سیاسی در این مملکت فعالیت علنی ندارد و اگر جمعیت سیاسی وجود دارد دقیقا رابسته به گروه خاص است؟

• هرچقدرهم وضع اقتصاد عراق بد باشد باز هم به ایران نمی‌رسد، که یك دانشجو می‌خواهد کلیه‌اش را بفروشد تا شهریهٔ دانشگاه را بدهد.

• من یك کارمند بازنشسته با تحصیلات عالی هستم. قبلا ماهانه ۱٤۰۰۰ تومان، یعنی ۲۰۰۰ دلار حقوق می‌گرفتم. گوشت کیلوئی ۲۰ تومان، برنج کیلوئی ۱۰ تا ۱٥ تومان می خریدم و اجاره منزل ماهی ۸۰۰ تومان بود. حالا حقوق می‌گیرم ماهی ٦۰ دلار، گوشت کیلویی ٦۰۰ تومان، برنج ۲۰۰ تومان و اجاره منزل ٥۰۰۰۰ تومان است.

• آقای ناطق نوری در سفر اخیرشان به همدان فرموده بودند، که «باید سوبسید حذف شود». می خواستم عرض کنم، شما که در مجلس هستید، باید از قشر آسیب‌پذیر دفاع بکنید، نه اینکه قوانینی وضع کنید، که فشار بیشتری به این قشر بیاید.

• در حالیکه از دست گرانی تحمل از کف داده و به فروش اجناس و اشیاء خانه دست زده‌ایم و از دیدن قیمت گوشت و پنیر و روغن سرمان سوت کشیده آقای بشارتی، وزیر محترم کشور طی سخنانی اعلام کرده‌اند، که گرانی پدر مردم را در نمی‌آورد، بی‌حجابی مشکل آفرین شده است.

* روزنامه «ابرار» ۱۹ اسفند نوشته است، که یك سرمایه‌دار ایرانی کارخانه «ایران وانت» را با هفت میلیارد تومان خریده‌است. یاد اول انقلاب بخیر، که می‌گفتیم هیچ کاخی نیست، مگر کوخی درکنارش باشد.

* بنیاد جانبازان از هفتصد تن جانباز مبلغ زیادی گرفته تا در غرب تهران برای آنها مسکن تهیه کند. از این قضیه سه سال می‌گذرد، اما از مسکن خبری نیست.

* من نه ماهواره دارم و نه طرفدار آن هستم، اما آیا تنها ماهواره عامل تهاجم فرهنگی است؟ بازارسیاه دارو، فساد اجتماعی و اقتصادی تهاجم نیست؟ به میدان انقلاب و خیابان‌های منشعب از آن به شعاع ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر مراجعه کنید.

---

• سرویس خبر - شکل اداره بنیاد مستضعفان و جانبازان همان شکل خصوصی است و در چارچوب قانون تجارت و دیگر قوانین ناظر بر فعالیت‌های بخش خصوصی اداره می‌شود.

محسن رفیق‌دوست، رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی در یك مصاحبه اختصاصی با «وال‌استریت ژورنال» ضمن بیان مطلب فوق گفت: بنیاد دولتی نیست و دقیقا مقررات و ضوابط بخش خصوصی در اداره آن بکار گرفته می‌شود.

به گزارش نشریه مرکزی بنیاد رفیق‌دوست اظهارداشت: درحال حاضر، دولت موظف است کارخانه‌های زیرپوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند.

• آقای عسگر اولادی در ارتباط با برنامه پنج ساله دوم گفته است که هر سخنرانی تند بنفع تمرکز دولتی ذهن سرمایه‌گذاران را متزلزل می‌کند و از مطبوعات خواسته است که از درج مقالات، گفتارها و شعارهای تند علیه سرمایه‌گذاران خودداری کنند. آیا واقعا مسیر انقلاب عدالت بخش اسلامی ما به اینجا رسیده است، که حتی مقاله‌ای نیز علیه سرمایه‌داران و زراندوزان دون‌صفت که همواره مورد لعن و نفرین خداوند هستند نوشته نشود.

---

• «... شما اگر می خواهید به من خدمت کنید گاهگاهی یادم آورید، که: من همان محمد علی رجائی فرزند عبدالصمدم، اهل قزوینم، که قبلا دوره‌گردی می‌کردم و در آغاز نوجوانی قابلمه و بادیه فروش بودم و هرگاه دیدید، که در من تغییراتی بوجود آمده، که ممکن است خود را فراموش کرده باشم همان مشخصات را به یادم آورید و در کنار گوشم زمزمه نمائید که این تذکر و یادآوری برای من از خیلی چیزها ارزنده‌تر است.»

www.iran-archive.com

# با منطق، نه با «چماق»!

دکتر «محمد خاتمی»، برای مدتی وزیر ارشاد اسلامی در دولت هاشمی رفسنجانی بود. تفکر و عمل او با ارتجاع حاکم همخوانی نداشت. پس از جنجال بسیار و جوّسازی در اطراف آزادی یا ممنوعیت ویدئو، کنسرت‌های موسیقی، به نمایش درآمدن برخی فیلم‌های نسبتاً مترقی در سینماهای کشور و یک سلسله بهانه‌های دیگر، او از سمت وزارت در دولت هاشمی رفسنجانی استعفاء داد و اکنون سرپرستی آرشیو ملی را بعهده دارد. نمایندگان وابسته به مافیای «حجتیه» در مجلس اسلامی و روزنامه رسالت، بعنوان ارگان مستقیم این مافیا در حکومت اسلامی، که هدایت این جوّسازی را با هدف به تصرف ارتجاع درآوردن یکی از پایگاه‌های مهم تبلیغاتی-فرهنگی بعهده داشتند، هرگز اشاره‌ای به ریشه‌های واقعی اختلاف نگرش‌های «محمد خاتمی» با نگرش ارتجاع مذهبی وگردانندگان عیان و پنهان مافیای «حجتیه» نکردند. اخیرا روزنامه «سلام» گفتگوئی نه چندان مشروح را به بهانه تمدن اسلامی و تمدن غرب از او چاپ کرده است. این گفتگو مربوط به جلسه پرسش و پاسخی است، که با حضور جمعی از دانشجویان انجام شده است. با آنکه این پرسش و پاسخ جنبه سیاسی ندارد و مسائل سیاسی بصورت مستقیم در آن مطرح نمی‌شود، توجه و درنگ در برخی قسمت‌های این پرسش و پاسخ بخوبی نشان می‌دهد، که ریشه اختلافات ارتجاع حاکم با امثال حجت‌الاسلام «محمد خاتمی» در جمهوری اسلامی، نه ویدئو و فیلم، که بسیار ریشه‌ای‌تر از آنست. بنظر ما، عدم توجه به این نطفه‌های فکری در جمهوری اسلامی -که بویژه در مهاجرت و بدور از صحنه اصلی کشاکش‌ها در درون کشور رسم شده است- ما را از تحلیل واقعی اوضاع ایران و سیر تحولات آن می‌تواند بازدارد؛ آنچنان که گاه به خود اجازه می‌دهیم، همه را در یک صف واحد قرار داده و برای نجات ایران از شرایط کنونی، پشت به آن کنیم.

این گرایش‌ها، از جلو صحنه حکومتی عقب نشسته‌اند، اما هنوز در مجموع نظام قابل شمارشند! البته، هیچکس نمی‌تواند از آنها بخواهد در چارچوب معتقدات مذهبی خود نیاندیشند چنان که قبول این شرط برای دگراندیشان نیز ممکن نیست. با هم بخوانیم:

«... به نظر من بسیاری از افکار و سنت‌هایی، که وجود دارد، قابل تغییر می‌تواند باشد. البته اینکه اختلاف نظرها در رساله‌های علمیه ماست، همین نشان می‌دهد، که برداشت از دین یکسان نیست. ... فاجعه است، که ما برداشت خاصی را عین دین بدانیم و مردم را مجبور کنیم الی‌الابد به این برداشت خاص تن بدهند. هیچ بکن و نکنی نمی‌تواند جلوی آن تفکر تازه را بگیرد و در طول تاریخ هم نتوانسته است. در زمان‌هایی، که ارتباطات به صورت امروز نبود و سلطه حکومت‌ها بر جوامع خیلی بیشتر بود، هیچ حکومتی نتوانست جلوی تفکر مخالفش را بگیرد و هیچ تفکر غالبی، که قدرت دراختیار او بود، نتوانسته مانع پیدایش و رشد تفکر مخالف بشود و در طول تاریخ هم، بالاخره یکی از این تفکرها مانده، یا تلفیقی از اینها، یا سنتزی از اینها وجود داشته.

انسان صاحب اندیشه است و ما باید اندیشه او را به رسمیت بشناسیم و اگر اندیشه انسان را به رسمیت بشناسیم، هرگز توقع نداریم، که یک اندیشه و یک شکل اندیشه در جامعه باشد و ما هم نمی‌توانیم جلوی آن را بگیریم. اگر هم جلویش را بگیریم، به صورت‌های بدی در آینده بروز خواهد کرد. منطقی این است، که جوّی فراهم آوریم، که اندیشه‌ای، که هست در محیط آزاد با اندیشه‌های دیگر برخورد پیدا کند، تا قدرت انتخاب و تفکر خود جامعه را بالا ببرد.... بالاخره جامعه باید آنقدر در فضای آزادی باشد، که قدرت انتخاب داشته باشد، اما جامعه هم باید آن رشد را داشته باشد، که آن را انتخاب نهایی نداند. درگذشت زمان ممکن است فهم بهتر و متناسبتری پیدا بشود. جوهر دین ثابت است و ما هم معتقدیم، که آن رابطه ثابت را با آن جوهر دین و منبع بیان دین، که قرآن است، داشته باشیم، اما با فهم‌های متفاوت. اگر این دید را داشتیم، به محض اینکه یک کسی فهمش مخالف فهم من بود، من او را تکفیر نخواهم کرد. رابطه بین من و دیگری منطق خواهد بود، نه چماق... وجود بحران در غرب به این معنی نیست، که فردا الحمدالله این تمدن تمام می‌شود و ماانشاءالله در آمریکا جمهوری اسلامی درست می‌کنیم. نه من این را نمی‌گویم.... باید شرایط عینی تمدن‌سازی را هم فراهم آوریم و در درجه اول ما باید صاحب تفکر شویم و از آن مقدمتر این است، که زمینه رشد تفکر را در جامعه‌مان فراهم آوریم....

# چه نیروهائی به حمایت جهانی امپریالیسم چشم دوخته اند؟

داریوش فرهمند

در سال‌های نخست دهۀ ۶۰، درحالی که رژیم عراق با تجاوز خود به ایران ضربات هولناک بر پیکر میهن ما وارد می‌ساخت، تروریسم گسترده کشور را از داخل دچار آشوب و سردرگمی ساخت. این دیده، یک بحران شدید روحی و روانی در جامعه پدید آورد و انبوهی از جوانان کشور را از هر دو طرف به کام مرگ کشانید و ترس و رعب عمومی و اختناق متقابل را باعث شد. به هر ترتیب، سیر وقایع در دهۀ ۶۰، ادامۀ جنگ عراق و ایران، فقدان دموکراسی و سرخوردگی شدید برخی اقشار و گروه‌های اجتماعی از انقلاب به دلیل تبعات سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت و دشواری‌های هولناک ناشی از آن، در مجموع هم اکنون جوی را به وجود آورده که به واسطۀ آن امید به بیگانه و توسل به‌غیره چه در درون حکومت -با توسل به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی- و چه در صفوف برخی مخالفین و منتقدین رژیم ریشه دوانیده است. ....

ما باید در دو بُعد تلاشی جدی داشته باشیم. بُعد اول، کوشش برای ایجاد یک فضای دموکراتیک است، که در آن روحیۀ سازندۀ اجتماعی تقویت شود و مشاورۀ همگانی ومباحث عمومی وتبادل افکار گوناگون امکان‌پذیر گشته و سامان گردد و در ژرفای جامعه ریشه بزند، بُعد دیگر، مبارزه با فکر توسل به بیگانگان سلطه‌گر و اتکای به غیر است؛ خواه این بیگانه‌گرایی به صورت توسل به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در نزد حکومت باشد، و خواه در قالب توسل به متجاوزین به میهن و امپریالیسم آمریکا در نزد برخی گروه‌های معارض، تجلّی پیدا کند.

در هر صورت، باید اذعان داشت، که متاسفانه شرایط دشوار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود، فکر توسل به بیگانه و امید به غیر را تقویت و تشدید می‌کند؛ چه در شرایطی که فضایی آزاد برای تبادل افکار گوناگون در سایه ارتباط‌های خلّاق اجتماعی وجود نداشته باشد، نوعی سرخوردگی پدید می‌آید، که حاصل آن بیزاری از سیاست، فروکش نمودن افکار سیاسی، تضعیف روحیۀ اجتماعی و تنزّل وجدان ملّی است.

و اما مسؤول این اوضاع کیست؟ بی‌گمان، رژیم‌ها نخستین قربانیان اوضاعی نیستند، که خود پدید می‌آورند؛ در وهلۀ نخست، ملت و حیات تاریخی یک جامعۀ کهن در معرض هلاک و آسیب‌های جدی قرار می‌گیرد؛ چه تحت شرایط داخلی و بین‌المللی کنونی، این خطر هست که زمام اوضاع کشور ازدست نیروهای داخلی خارج بشود -و این چیزی است، که بیگانگان انتظار آن را می‌کشند. پس باید گفت، که امید به بیگانه، که در نهانگاه ضمیر برخی گروه‌های اجتماعی و نیز در نگاه حکومت کنونی ایران -در قالب توسل به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی- حضور دارد، نه تنها کارساز نیست، که بغایت زیانمنداست. همچنین‌است امید داشتن به جنبش خود به خودی، که برخی گروه‌ها در دل خود می‌پرورند، که‌اگر روندیکصد سال‌اخیر در ایران همچنان استمرار یابد، این بار چه بسا شورش خود بخودی و بی‌سازمان، که خلق بی‌سازمان به پا کند، معادلات گذشته و برداشت‌های تاریخی را زیروزبر کرده و حتی راه را برای تحقق شیوه‌های امپریالیزم جهانی -چون تجزیۀ ملل- هموار نماید.

اما شکی نیست، که مسؤولیت درک اوضاع خطیر کنونی بر عهده هیات حاکم وقت است. تشخیص حساسیت‌های این دورۀ تاریخی و کوشش جدی برای بهبود اوضاع و تحقق دموکراسی از طریق به رسمیت شناختن دیگر گروه‌های اجتماعی -فکریی، کاری است، که حکومت حاضر باید به جای توسل به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انجام بدهد؛ از این رو، که همکاری همۀ طبقات ملت، بهترین طریق برای نجات کشور از بن‌بست اجتماعی-اقتصادی-سیاسی موجود است. فراموش نکنیم که در شرایط کنونی، که آمریکا خود را یکه‌تاز میدان می‌بیند، و با در نظر داشتن تلاش‌های خطرناک امپریالیزم برای تجزیه و فروپاشی کشورها، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، تحقق دموکراسی در جامعه است. باید امکان سازگاری افکار گوناگون در چارچوب استقلال، حفظ تمامیت ارضی و پیشرفت ملّی فراهم گردد.

نشریه «ایران فردا» ایران-اردیبهشت ۷۳

www.iranarchive.com

# ریشه های واقعی اختلاف کجاست؟

در فاصله انتشار دو شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» و بدنبال انتشار مطلب سراپا افتراآمیز، تحت عنوان «راه توده»، راه جمهوری اسلامی» در نشریه «نامه مردم»، از ما دلیل و انگیزه واقعی نویسنده و تهیه کننده این مطلب را سئوال کرده‌اند. سئوال کنندگان، اغلب با نگرانی از کشانده شدن کارزار فکری-سیاسی کنونی در حزب توده ایران به یک بحث حاشیه‌ای و منحرف کننده، از ما خواسته‌اند، تا از چنین دامی پرهیز کنیم و ضمن ادامه راه خودمان قضاوت را به خود توده‌ای‌ها و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران و جنبش چپ و مترقی کشور واگذار کنیم.

«راه توده» با تعهد و اعتقاد به این شیوه برخورد و عمل و بمنظور تدقیق محورهای کارزار سیاسی-فکری مورد اشاره در بالا، با اشاره‌ای بسیار کوتاه به مواضعی، که بویژه در هفته‌ها و ماه‌های اخیر در نشریه «نامه مردم» و نشریه «دنیا» هرچه بیشتر مشخص و نمودار می‌شود، ضمن هشدار باش به همه اعضای حزب و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، تصریح می‌کند، که ریشه‌های برخوردهای عصبی، غیرمنطقی، افتراآمیز و غیر توده‌ای در مطلب منتشره در «نامه مردم» شماره ۴۳۶ را باید در این محورها و تفاوت آنها با مواضعی جستجو کرد، که «راه توده» طی بیش از دو سال پیوسته سعی در حفظ، تعمیق و گسترش آن داشته است.

—— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۴۳۵ بتاریخ ۸ شهریور ۷۲ «پس از انتشار «تزهای جبهه واحد ضد ارتجاع» در «راه توده» شماره ۲۴»:

۱- «ما بارها دیگر نیروهای آزادیخواه ... از جمله نیروهای مذهبی آزادیخواه در درون و بیرون کشور را به مبارزه مشترک علیه ارتجاع و استبداد فرا می‌خوانیم...»

* ما خوشحالیم، که «نامه مردم» اکنون بر اهمیت شعار مبارزه با «ارتجاع» تاکید می‌کند؛ ولی در عین حال، همه توده‌ای‌ها باید بدانند، منظور از مذهبی درون و بیرون کشور چیست؟ اگر منظور درون و بیرون حاکمیت است، باید تصریح شود، چرا که حرف‌های گنگ و دو پهلو بمنظور حفظ راه فرار، هرگز به وحدت اراده و عمل حزب کمک نمی‌کند و برسردرگمی موجود می‌افزاید.

۲- «گسترش فقر و ... حتی پرویاقرص‌ترین «مسلمانان» طرفدار حکومت را از خط بدر کرده است و مشروعیت رژیم کنونی را کاملا زیر علامت سئوال برده است»

* از «خط بدر شدن»، چه مفهوم سیاسی-مبارزاتی دارد؟ و این از خط بدر شدگان دارای چه مواضعی هستند، از چه جریانی جدا شده‌اند و در کنار کدام جریان عملا قرار دارند و یا می‌توانند قرار گیرند؟

۳- «شکاف در حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی (وجه اقتصادی آن چیست؟!)... بخش دیگری از این حاکمیت را، که در سال‌های پس از مرگ (آیت‌الله) خمینی به تدریج از حاکمیت رانده شده بودند،... بیمناک کرده است... بنظر می آید، که گروهی نگران از «فرق کشتی» جمهوری اسلامی، به دنبال «قایق نجاتی» برای رساندن خود به ساحل هستند.»

* این ساحل نجات کجاست؟ دامن سلطنت‌طلب‌ها و یا جنبش توده‌ها؟

ما نیز با «نامه‌مردم» موافقیم، که «نمی‌توان نسبت به تحول اوضاع بحرانی کشور سخت نگران نبود». همچنان که با فرمولبندی همین سرمقاله درباره خطرات ناشی از عدم وجود یک آلترناتیو «واقعاً مترقی»، بصورت مشروط، موافقیم. مشروط زیرا باید مشخص شود، این «آلترناتیو مترقی» دقیقاً شامل چه نیروهائی است و برنامه و شعار آن در این مرحله دقیقا چیست و یا چه باید باشد.

بویژه باید روشن باشد، که این «آلترناتیو مترقی»، همان آلترناتیو دمکراتیک نیست، که در «نامه مردم» شماره ۴۳۶ و از زبان روزنامه ارگان حزب کمونیست عراق(!) برای جنوب این کشور آرزو شد. آرزوئی، که در همان زمان «راه توده» اعتراض خود را نسبت به آن سریعاً اعلام داشت و نسبت به خوش‌باوری‌هائی، که در این زمینه دور حزب دامن‌زده می‌شد، هشدار داد. آلترناتیوی، که همان اعمال «نظم نوین جهانی» امپریالیسم است، که اکنون در جنوب عراق حاکم است.

۴- «می‌توان حول خواسته‌های اجتماعی، حول مقابله با تشدید جوّ ترور و اختناق، ساختارهای معین و وسیعی را برای مقابله با استبداد ایجاد کرد».

* ما نیز با این فرمولبندی مخالف نیستیم، بشرط آنکه معلوم شود، خواست‌های اقتصادی توده‌ها چرا مطرح نشده است و نوع استبدادی، که بر کشور حاکم است، چیست و پایگاه طبقاتی آن کدام است؟ اگر همان ارتجاع مذهبی-اقتصادی است، چرا آنرا با صراحت نباید قبول کرد؟

—— نقل از مقاله «راه آزادی و مسئله کمک‌های بی‌شائبه احزاب برادر» (نامه مردم ۴۳۵)

۱- «... حتی دشمنان قسم‌خورده حزب ما، افرادی مانند «منوچهر اقبال»، (نخست وزیر شاه در دوران غیرقانونی کردن حزب توده ایران)، «موسوی اردبیلی» (رئیس سابق قوه قضائیه حکومت اسلامی) و «موسوی» (نخست وزیر سابق) ...»

* واقعاً هر سه آنها در یک ردیف قرار دارند؟ با قراردادن موسوی، نخست وزیر، در کنار دکتر «اقبال» «لژ اعظم فراماسیون ایران»، کدام هدف دنبال می‌شود؟ اینکه دولت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ از همان ابتدا ادامه سلطنت پهلوی بود و ما اساساً غلط همه چیز را فهمیده بودیم؟ اینکه هیچ روزنه‌ای نباید برای نقش مثبت آنها در جنبش کنونی توده‌ها قائل شد و حزب نباید آنرا جدی تلقی کند؟

—— همین برداشت و تلقی بکلی نادرست و گمراه کننده در سرمقاله نشریه «دنیا» شماره ۳ سال ۱۳۷۲، نیز بصورت کامل و به قلم «م. امیدوار» منعکس است. ما فقط دو جمله کامل از این سر مقاله، که بطور منطقی ادامه شیوه نگرش بالا نسبت به اوضاع، و در واقع بیگانه با اوضاع واقعی جامعه ایران است را، در اینجا نقل می‌کنیم و همهٔ توده‌ای‌ها و علاقمندان به حزب را دعوت می‌کنیم، تا برای درک دقیق انگیزه برخوردهای خصمانه نسبت به نشریه «راه توده» و مشی و نگرش آن، این مقاله را با دقت کامل بخوانند. ما هیچ تفسیری بر این نقل قول‌ها نمی‌افزائیم، زیرا خود گویای همه چیز است.

۱- «... مواضع ضد غربی اتخاذ شده از سوی بخش‌هایی از این نیروها در سال‌های نخست انقلاب، نه در چارچوب «مبارزه ضد امپریالیستی»، بلکه برای تضعیف جناح (؟) بورژوازی ملی (لیبرال) [پراتتز دوم از خود نویسنده است] خواهان حفظ روابط با غرب از یکسو، و بستن درهای کشور به روی مظاهر غرب (؟!) در انطباق با دیدگاه‌های واپسگرایانه مذهبی آن از سوی دیگر بود.»

۲- «با پیروزی مرحله سیاسی، می توان گفت، که ائتلاف نیروهای گوناگون نیز به پایان رسید و خیلی زود پس از مرحله سرنگونی، نبرد برای به دست گرفتن و قبضه کردن حاکمیت آغاز گردید. نیروهای مذهبی به رهبری خمینی و نیروهای ملی‌گرا از یکسو و نیروهای چپ مانند حزب ما، فدائیان خلق، حزب دمکرات کردستان و مجاهدین از سوی دیگر، نیروهای عمده شرکت کننده در این روند بودند، که حزب ما به آن اصطلاح «مبارزه که بر که» را داد.»

—— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۴۳۶ و در ارتباط با نامه وارده‌ای، که در روزنامه «سلام» چاپ شده و مسئله آشتی ملی را مطرح کرده است: «پیشنهاد آشتی ملی از سوی برخی جناح‌های مذهبی، قبول ادامه حیات جمهوری اسلامی، در مقابل به رسمیت شناخته شدن حق حیات نیروهای اپوزسیون از سوی رژیم است. چنین دیدی در واقع در انتهای امر خواهان استفاده مجدد ازنیروهای مترقی (مانند سال‌های نخست انقلاب) برای کسب مشروعیت دوباره است»

۱- اگر واقعا هم در جمهوری اسلامی چنین پیشنهادی مطرح باشد (که در حال حاضر دورنمائی بنظر ما بر آن متصور نیست)، کدام واقعیاتاجتماعی رژیم را به عقب‌نشینی ناچار ساخته‌اند؟ و مگر نباید متکی به همین فشار و با تصرف هر سنگر، رژیم را با عقب‌نشینی جدید تا سقوط آن وادار کرد؟

۲- در سال‌های اول پیروزی انقلاب، حضور احزاب مترقی و از جمله حزب توده ایران در صحنه، ناشی از ترفند رژیم بود، و یا تحمیل وخواست انقلاب؟ اصولاً حکومت در آن سال‌ها مگر یکپارچه بود؟ اینگونه تفسیر و تحلیل رویدادها، یعنی اینکه حزب ما و دیگر نیروهای مترقی، هرگاه که حضور خود را در صحنه پیکار علنی، نیمه علنی به رژیم‌ها تحمیل کرده‌اند، در واقع فریب خورده‌اند، زیرا رژیم برای فریب توده‌ها و خود این احزاب، آنها را برای مدتی به صحنه راه داده‌اند و سپس هم بساطشان را جمع کرده‌اند. «استفاده مجدد»، معنی دیگری دارد؟ هر نوع حضور احزاب مترقی و از جمله حزب ما در جامعه، تنها بر اثر فشار توده‌ها امکان‌پذیر شده است و باز هم خواهد شد و در این جهت باید با تمام توان و امکان ممکن کوشید.

ما حتی اعتقاد داریم، اگر رژیم یک مغازه کوچک را در تهران بسته و روی شیشه آن بنویسد «اینجا دفتر حزب منحله توده بوده است»، یک گام به پیش است. چرا که همین یک جمله هزاران سئوال و بحث را در جامعه موجب می‌شود. جامعه‌ای، که ۲۰ میلیون آن راجوانان زیر ۲۰ سال تشکیل می‌دهند!

www.iran-archive.com

## سخنی با همهٔ توده‌ای ها «۲»

# برای بهره گیری از ده‌ها مبارزه انقلابی حزب توده ایران

# توده‌ای ها، بر سر یک دوراهی تاریخی قراردارند!

بخش دوم این گفتار را با خبر قتل فجیع چند روحانی مسیحی در داخل کشور و جنجال پیرامون انفجار در مرکز همیاری یهودیان آرژانتین و اعلام حضور دست‌های پنهان انجمن حجتیه و از جمله «علی اکبر پرورش» (از چهره‌های سرشناس این مافیا)، در این اقدام، شروع می‌کنم. حادثه‌ای که جنجال پیرامون آن اکنون -بهردلیل- فرو نشسته است، اما بنظر من، این حادثه نمونه خوبی است، برای بررسی دلایل و انگیزه‌های نیروهای ارتجاعی حاکم بر ج.ا. در ارتکاب اینگونه اقدامات. برای درک انگیزه‌های حادثه‌سازان، شاید بهتر باشد نگاهی بسیار گذرا به گذشته داشته، تحولات سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران را کمی دنبال کنیم، تا از ماجراجویی‌های امروز آنان و اهدافی، که دنبال می‌کنند، تصور کامل‌تری بدست آوریم.

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعهٔ امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی‌ریزی و حلقه‌های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا درآورده و هم چنان به پیش می‌برند. در وهلهٔ نخست، طرح و توطئه‌های امپریالیسم، اساسا بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت‌طلبان فراری بودند، که وظیفهٔ طرح‌ریزی توطئه‌ها از بیرون ج.ا. را به عهده داشتند و بازوی دوم، آن دسته از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبهٔ مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا. و اجرای دسیسه‌چینی‌ها از درون نظام برآمده از انقلاب را دراختیار داشتند.

**برخی یادآوری ها-** قبل از هرچیز از چاپ نوشته مزبور تشکر می‌کنم. در مورد آن نوشته (سخنی با همهٔ توده‌ای‌ها شماره ۲۴ «راه توده») چند مطلب را لازم به توضیح می‌دانم.

یک- در مورد قسمت‌های «حذف شده» آن نوشته، که بعداً و بصورت پراکنده دریافت داشته و آنرا با فرمول‌بندی «تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع» به چاپ رساندید، توضیح این نکات را ضروری می‌دانم: ۱- همانطور که در آن نوشته‌ها آمده بود، مسئله تعیین خط‌مشی سیاسی حزب، بطور مشخص وظیفهٔ همهٔ اعضاء و هواداران حزب است و تحمیل کردن پذیرش «جبهه واحد ضد ارتجاع»، با همین فرمول‌بندی اولیه، خواه ناخواه هدف نهائی نمی‌تواند باشد؛ ۲- اما همانطور که از آن نوشته نیز کاملا مشخص است، مسئله تشکیل «جبهه واحد ضد ارتجاع»، به عنوان مضمون و محتوای شعاری، که حزب انتخاب می‌کند، مطرح است و نه حتماً نام آن. یعنی همانطور که شما نیز تاکید کرده‌اید، هر شعاری، که ما آنرا بپذیریم، مضمون آن اما باید متوجه نیروهای راست و ارتجاعی حاکمیت ج.ا. باشد و نه مجموعهٔ حاکمیت (نظام). ۳- پاره‌ای خواست‌ها در آنجا مطرح شده است، از جمله مثلا شامل تغییراتی در قانون اساسی است، که همه این خواست‌ها فعلا و بطور مشخص در جامعهٔ ما و برای توده مردم مطرح نیست، اما، در روند جنبش برای کنار زدن حاکمیت سرمایه داری بزرگ و ارتجاع بر کشور، می‌تواند در دستور روز قرار بگیرد؛ ٤- آنچه که در مورد «هاشمی رفسنجانی» چاپ شده است، شاید از جهاتی بتواند، در صورت تغییر مسیر او درست باشد، اما فرمولبندی آن بسیار نارسا چاپ شده است و می‌توان از آن نتایج نادرستی اتخاذ کرد. از جمله، از آن نوشته ممکن است اینطور استنباط شود، که هاشمی رفسنجانی نماینده بورژوازی صنعتی داخلی یا ملی است. در حالیکه وی در واقع مجری دستورات صندوق بین‌المللی پول و نماینده تمام عیار و بی‌شك و شبهه سرمایه داری بزرگ وابسته است. ضعف پایگاه طبقاتی داخلی او، بیش از آن که ناشی از ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی باشد، ناشی از ضربه‌ای است، که به سرمایه‌داری وابسته بر اثر انقلاب وارد آمده است؛ ۵- طرح دفاع از رفسنجانی در مقابل ارتجاع به آن شکل، ممکن است این تصور را بوجود آورد، که لطمه‌ای که به مواضع او و صندوق بین‌المللی پول وارد آمده است، امری است منفی، و از رفسنجانی در مقابل جناح حجتیه در این مورد باید دفاع شود. در حالیکه مسئله به‌هیچوجه بدین شکل نیست و از رفسنجانی تنها در مواردی، که مواضع او احتمالاً بتواند به جناح ارتجاع و سرمایه‌داری کلان و وابسته لطمه وارد آورد، می‌شود پشتیبانی کرد، که اکنون اصلاً اینطور نیست. در واقع، مسئله بیش از آنکه دفاع از شخصی در مقابل شخص دیگر باشد، استفاده از اختلافات میان آنها به نفع جنبش و توده‌های مردم است. لطفاً در چاپ‌های بعدی، این فرمولبندی را در مطلب مربوط به «جبهه واحد ضد ارتجاع» بدقت در نظر بگیرید.

ضمناً محض یادآوری تذکر می‌دهم، که در مطلب مزبور (سخنی با همهٔ توده‌ای‌ها) ص ۱۱ (ستون دوم) جمله «ما وظیفهٔ خود می‌دانیم»، بصورت «می‌دایتم» چاپ شده است. هم چنین در صفحه ۱۰ (ستون اول) داخل پرانتز (روند هر مبارزه‌ای)، صحیح آن (نه هر مبارزه‌ای) است، در صفحه ۱۲ (ستون دوم) «اعضای حزب در تعیین مشی آن» صحیح است و در صفحه ۶ نیز در سطر۷ کلمهٔ «بیش» از هر زمان دیگر، جا افتاده است

آ. ك.

www.iran-archive.com

اساس و پایهٔ استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، همان‌گونه که حزب توده ایران به درستی تشخیص داده بود و بر آن تاکید می‌ورزید، عبارت بود از منفرد و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان‌های توده‌های محروم و طرد آن‌ها از دستگاه حاکمهٔ ج.ا.. براین اساس، در سال‌های نخست انقلاب، سیاست حادثه‌آفرینی و تفرقه‌افکنی به قصد رودررو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوژه و تلاش برای جمع‌آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح‌ریزی و تحمیل یک جنگ خونین، که از آن باید به مثابهٔ بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با همدستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب و ج.ا.، یا لااقل جدا کردن سرزمین‌های نفت‌خیز کشور از دیگر مناطق آن بود، که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال‌های انقلاب، برخلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب‌نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریانات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت کننده در انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تعمیق را می‌پیمود. با گذشت زمان و تعمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدبگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز، که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زیان خود می‌دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش عمده و اساسی این نیروها در واقع آن جریاناتی بودند، که از درون ج.ا. عمل می‌کردند، تا از بیرون آن. مواضع آیت‌الله خمینی، که در کنار صف توده‌های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگریان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدبگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به حجتیه تلاش کردند، تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب، ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، سمت ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند. نیروهای انقلابی عمدتا از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را، که انقلاب ما در یک کشور عقب مانده سرمایه‌داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیکر توده‌های محروم، بلکه بر جسم و روح حتی و بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی‌دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور می‌کرد و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می‌پنداشت (امری، که بعداً گریبان حزب ما را نیز گرفت). کم تجربگی انقلاب و نیروهای انقلابی و پرتجربگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه‌های پی‌درپی، که سازمان می‌داد، شرایطی را بوجود آورد، که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب‌نشینی قرارگرفت.

در همین دوران بود، که برای راپسگرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت‌الله خمینی در کنار توده‌های محروم و انقلابی ایستاد باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدرقدرتی آنها رویایی است، که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت‌الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج.ا. و به اسارت درآوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجموعهٔ امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی‌بازگشت را سازمان دادند و متاسفانه با موفقیت به پیش بردند. بنابر محاسبات راستگرایان، هرقدر جنگ بیشتر ادامه یابد، آیت‌الله خمینی بیشتر از آرمان‌های توده‌های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها درخواهد آمد. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق «جنگ جنگ، تا پیروزی» موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج.ا. تثبیت کنند.

آغاز جنگ و سپس ادامه جنایتکارانه آن، از جمله این هدف توطئه‌گرانه نیروهای راست، سرمایه‌داری ضربه‌خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود داشت، که اذهان توده‌های انقلابی را از اعلام و پافشاری برخواست‌های اقتصادی-سیاسی خود منحرف کرده و لزوم معوق گذاشتن آنها را بمنظور دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. همین توطئه از جمله انگیزه‌های اساسی ادامه جنگ بود. بدین ترتیب، میلیون‌های ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و بشکلی بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تعمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات آن را بعهده گرفتند. دفاع از انقلاب، شکل دفاع از کشور را به خودگرفت، و این مسئله حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران به انگیزه‌ای پرقدرت تبدیل شد. تعمیق انقلاب بدین ترتیب دچار وقفه شد.

دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، در فرصتی، که با منحرف شدن افکار توده‌های انقلابی و کشتار آنان در جنگ، و همچنین کشتار آرمان‌خواهان مذهبی، که به قدرت دولتی دست یافته بودند، فراهم شد، توانستند خود را از زیر این فشار روزافزون خلاص کنند. آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌های جدیدی نظیر انفجار حزب «جمهوری اسلامی»، ساختمان نخست‌وزیری و ده‌ها ترور و انفجار دیگر را تدوین کنند و به اجرا بگذارند. ما، اگر نتوانیم تاثیرات عظیم جنگ و این حوادث را، که برمردم ایران و انقلاب آن گذشته است، درست تحلیل کنیم، نمی‌توانیم زبان مشترک با همین مردم، که حالا در شهرهای ایران در مقابل غارتگران و همان توطئه‌گران ادامه جنگ -که اتفاقا ریش و تسبیح هم دارند و روزی سه نوبت نماز هم می‌خوانند- به قیام برخاسته‌اند، پیدا کنیم. اتفاقا این‌ها هم نماز می‌خوانند، و ای بسا ریش هم داشته باشند. مسئله درست همینجاست، که ریش و تسبیح و نماز، اگر هم در گذشته پیوند مشترک معرفی می‌شده است، حالا دیگر چنین نیست. مردم نمی‌گویند، ما بیخود ارتش عراق را از ایران بیرون کرده‌ایم، آنها به این امر افتخار هم می‌کنند، اما همین مردم حالا دیگر نه تنها به سرعت از توطئه‌های مربوط به طولانی شدن جنگ و فراهم شدن فرصت برای کلان سرمایه‌داران و ارتجاع بمنظور خارج کردن مردم از صحنه انقلاب، بازپس گرفتن یک یک دستآوردهای انقلاب و سرانجام تسلط توطئه‌کنندگان بر حکومت، آگاهی یافته‌اند، بلکه نسبت به هر عمل حکومت کنونی نیز از خود عکس‌العمل اعتراضی نشان می‌دهند. ارتجاع و کلان سرمایه‌داران، علیرغم همه دروغ‌هایی، که سرهمبندی می‌کنند و می‌گویند، که طرفدار حضور مردم در صحنه‌های انقلاب هستند، درست در جهت خلاف آن می اندیشند و عمل می‌کنند. آنها با تمام نیرو سعی می‌کنند مردم را از صحنه خارج کرده و خانه‌نشین کنند، تا به راه خیانتکارانه‌شان ادامه دهند. آنها حتی از کشتن همین مردم در جهت اهداف خود هم پروا ندارند. مردمی، که بسیاری از آنها هنوز داغدار فرزندانشان در طول جنگ هستند و یا با چرخ‌های دستی و بدون دست و پا در خیابان‌ها به راه می‌افتند و علیه حکومت شعار می‌دهند. اگر بگوئیم و یا بنویسیم، که انقلاب شکست خورده است، به معنای رکورد جنبش، عقب‌نشینی مردم و سرخوردگی آنها از انقلاب، پایان مخالفت آشکار در برابر پایمال کنندگان دستآوردهای انقلاب، خانه‌نشینی آنها و از سوی دیگر، تسلط کامل و بدون مقاومت و دردسر یک طبقه بر تمام ابزار حکومتی»، در حقیقت تمام این حقایق را نادیده می‌گیریم. وقتی می‌نویسیم، که پس از پایان جنگ (بخش اول این گفتار) مبارزه اقتصادی، که در حکومت و در پشت صحنه ادامه داشت، باز دیگر به روی صحنه آمد، به همین نکات و لزوم توجه به آنها، اشاره می‌کنیم.

**کشتار «زندانیان سیاسی»، که راه را برای قدرقدرتی «رفسنجانی» و ارتجاع «حجتیه» هموارکرد و به حساب جنون ناشی از شکست آیت‌الله خمینی در جنگ گذاشته شد، در واقع بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران است!**

در بیرون صحنه، چهره مرکزی سیاست «جنگ جنگ، تا پیروزی»، شخص هاشمی رفسنجانی بود. وی، در تمام مدت جنگ، به خود لقب سردار جنگی داده، مدام در این ستاد و آن مرکز فرماندهی به طرح عملیات جنگی و هدایت بازیچه‌های انسانی به روی مین و به زیر گلوله و توپ و تانک مشغول بود و از این طریق تلاش می‌کرد، تا خود را به عنوان تنها فردی مطرح کند، که قادر است یک پیروزی بزرگ به ارمغان آورده و آبروی رهبر انقلاب را خریداری کند. به این ترتیب، وی توانست برای خود موقعیت ویژه‌ای در رهبری ج.ا. و جایگاه پراعتباری در صف نیروهای راستگرا فراهم آورد.

به محض خاتمه جنگ، وی با یک چرخش کامل وانمود کرد، که از اساس و مادرزاد با جنگ مخالف بوده، ولی گویا در مقابل فشار جناح چپ و شخص آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز تسلیم نداشته است و مردم همین صلح امروز را هم باید از صدقه سر وی بدانند و راجع به گذشته تا دیروز وی، هیچ سئوالی نداشته باشند.

www.iranarchive.com

# ادامه جنگ با عراق، بزرگترین توطئه «حجتیه-رفسنجانی» به کمک امپریالیست ها برای تسلط بر قدرت بود

اما بخش آگاه جناح چپ حاکمیت، پس از یک دوره سرگشتگی، سرانجام بدین نتیجه رسید، که ادامهٔ جنگ جز تضعیف موقعیت وی در حاکمیت ج.ا. نتیجه دیگری دربر نخواهد داشت. با این حال، پاره‌ای از آنان، به امید بدست آوردن یک پیروزی هرچه سریعتر و برای اینکه میدان را در مقابل حریف خالی نکرده باشند، بدنبال شعار «جنگ جنگ، تاپیروزی» هم چنان حرکت کردند. بخش پایین‌تر نیروهای چپ مذهبی نیز، که در بسیاری موارد هنوز صف واقعی انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص نمی‌داد و از توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع شناخت دقیقی نداشت، در دام دسیسه‌ها قرار گرفت و با وجود نقش بسیار فداکارانه‌ای، که در تمام مدت جنگ ایفاء کرد، اما عملا در کم اعتبار شدن مجموعهٔ جریان چپ مذهبی و صعود راست‌گرایان و مرتجعین به قدرت حاکمه سهم معینی را به عهده گرفت.

از سال‌های ٦٤ و ٦٥ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال‌های حیات آیت‌الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملا در دستان آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تداوم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ، به معنی نابودی آنها بود و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره «میرحسین موسوی»، نخست وزیر وقت، برای استعفا با مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که عملا ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی‌دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می‌یافت، هنوز باید بنیه نظامی و اقتصادی کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می‌رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف‌و ضعیف‌تر می‌شدند. از سوی دیگر، راستگرایان این واقعیت را درک می‌کردند، که در عرصهٔ اقتصادی، نفس وجود جنگ، سیاست‌های ویژه‌ای را الزامی می‌سازد، که هر نیروی دیگری نیز، که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصهٔ اقتصادی با شدت بسیار دنبال می‌کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی‌دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه‌ای وارد آید، اما حاضر شدند، برای خاطر آنکه جنگ را به هر قیمتی، که هست، هم چنان تداوم بخشند، امتیازاتی واگذار کرده و جناح چپ را با این امید، که بعدها تمام مراقب جنگ و سیاست «جنگ جنگ، تا پیروزی» را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کنند. بدیهی است، راستگرایان هیچگاه پیش‌بینی نمی‌کردند، اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه‌ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوئی دیگر دست نایافتنی بپندارند.

با پایان گرفتن مخاصمات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش «قهرمان جنگ» و با خاتمهٔ آن، نقش «قهرمان ضد جنگ» را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده می‌کرد.

**سه توطئه بزرگ: «قتل عام زندانیان سیاسی»، «برکناری آیت‌الله منتظری» و «صدور حکم اعدام سلمان رشدی» در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه‌داری کلان بر کشور، نقش تعیین کننده داشتند.**

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات «جنگ جنگ، تا پیروزی» را به عهده داشتند، از مخفی‌گاه بیرون آمده، تشکیلات علنی «رسالت» را سازمان دادند و مجموعهٔ این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر، که عملا کاره‌ای نبود، از قانون اساسی نیز حذف و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردیده بود و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به «مجتهدجامع‌الشرایط» بودن، از شرایط «ولایت فقیه»، راه برای یک «ولایت فقیه» ضعیف‌تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شده بود. به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت، که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا.، وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی‌قید و شرط زمام ج.ا.، راست‌گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت‌الله خمینی، فرصت‌ها دمبدم تنگ‌تر می‌گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی‌چون و چرای آنها را تهدید می‌کرد، هرچه سریع‌تر در زمان آیت‌الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال یا سال‌های حیات آیت‌الله خمینی مجموعهٔ نیروهای راست یک سلسله توطئه‌های بسیار جنایت‌کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

## کشتار «زندانیان سیاسی»، جنایت بزرگ تاریخ معاصر ایران است!

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگ‌ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان‌های بی‌دفاع، امروز دیگر کاملا مشخص شده است.

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می‌کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملا تدارک دیده بود. گرفتن چهرهٔ لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه‌های آینده وی را تشکیل می‌داد. وجود هزاران زندانی سیاسی موفقیت این چهره را به شدت به خطر می‌انداخت. داروسته او، نه می‌توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می‌توانست آنها را اعدام کند و نه می‌توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود «حل» مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت‌الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب «جنون» وی، بعلت شکست در جنگ، گذاشته شود. روش بکار گرفته در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک «قرعه‌کشی مرگ» شبیه بود، اساسا نشان می‌دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی‌توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن. و اما برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام‌جوئی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا..

بدیهی است، ما قصد آن را نداریم، که مسئولیت این کشتار فجیع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله‌ای است، که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می‌دانیم و می‌توانیم بدانیم، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم‌گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند. و این

www.iranarchive.com

جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع ن مانع باقی‌مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار شخص آیت‌الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان ریشاروندان وی. با حذف آیت‌الله منتظری، در واقع آخرین امید جناح چپ . بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از رگذشت آیت‌الله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت‌الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه‌ها، الزاما هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی یا نا هماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

ضربه برای نیروهای چپ بقدری شدید بود، که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تائید این اقدام نگردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای در پهلو و مبهم، تلاش کردند، تا همچنان موقعیت آیت‌الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و روبرو قرارگرفتن با پاره‌ای ازعناصرپائین‌خود، که‌عمق‌توطئه‌را بدرستی‌تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج.ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر «سلمان رشدی»، نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام «رشدی» در چارچوب نیات هاشمی رفسنجانی قرار نداشت، اما برخواست‌های جریان حجتیه متکی بود. بی‌دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، «بنیاد ۱۵ خرداد»، که گردانندگی آن آشکار در دست حجتیه و داروردسته «رسالت» قرار دارد، فورا (و مسلما با آمادگی قبلی) جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود، تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج.ا. است، که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند.

جنجال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام «رشدی»، ج.ا.، که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فناتیک مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تاثیرات مخرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج. ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس، سیاست خارجی گردانندگان ج.ا. بر حمایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد، که به نام «اسلام» علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه «اسلام انقلابی» علیه «اسلامی آمریکایی»، که تکیه کلام آیت‌الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان «اسلام و دگراندیشی» داد.

اما دلایل این اقدام داروردسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت درآوردن آیت‌الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود، پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دمکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که بتوان خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برد. اما جناح حجتیه-رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عینا مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت، را از سر بیرون کند. دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیوند با فئودال‌ها، آیت‌الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و به طور کلی مخافظه کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساسا نسبت به هر تحول، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مظنون بود. برای این داروردسته، ج.ا.مبتنی بر «فقه سنتی»، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل می‌دهد. سوم اینکه این جناح، بر خلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود، که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است، که بتوان با درپیش گرفتن سیاستی آشکارا ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیروئی در دراز مدت برنده خواهد بود، که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست خود را ادامه انقلاب معرفی کند. چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه-رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دمکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود، که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دمکراسی و ارتجاع را هر چه بیشتر و بهتر مخدوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته با امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها آن زمان، که ضد انقلاب بتواند در جامهٔ انقلاب ظاهر شود، زمانی خواهد بود، که داروردسته حجتیه بتواند در مسابقه «انقلابی» بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند. و بالاخره پنجم اینکه، ماجرای «سلمان رشدی» و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا. مورد توجه قرار داد. چنان که می‌دانیم، رفتار امپریالیسم نسبت به ج.ا. از زمان حاکمیت نیروهای راست بطور کلی در چهره داشته است. یک چهره آن عبارت است از تلاش برای گسترش روابط و نفوذ اقتصادی در ج.ا.، از طریق پیشبرد سیاست‌های ضد بشری صندوق بین‌المللی پول، به نحوی که بتواند گذار ج.ا. به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم را، بدون ضرورت دخالت مستقیم امپریالیزم، سازمان دهد. در این چهره، مواضع جناح هاشمی رفسنجانی با امپریالیزم در هماهنگی است؛ اما با توجه به بقای جنبش انقلابی در کشور، امپریالیسم و ارتجاع نمی‌توانند سرنوشت و آینده خود را به سرنوشت رفسنجانی و همکارانش وابسته سازند. به همین دلیل، آن روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنکه، بعنوان «حقوق بشر» و «مبارزه با تروریسم»، تیغ را همچنان برفراز سر ج.ا. نگاه دارد، تا در صورت عدم موفقیت رئیس جمهور و احتمال قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک، خود مستقیما در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نمایند. مافیای حجتیه ابزار این چهره دوم سیاست امپریالیزم است، و دقیقا به همین دلیل است، که در پشت همه ماجراجوئی‌های داخلی و بین‌المللی رژیم، دست این مافیا کاملا به چشم می‌خورد و این همان نکته محوری است، که هنگام وقوع حوادثی نظیر انفجار آرژانتین و یا رویدادهای مشابه -حتی ترورهای خارج از کشور- باید به آن توجه شود. در داخل کشور نیز این سیاست عینا دنبال می‌شود.

**اعدام زندانیان سیاسی، یک «قرعه‌کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است. آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!**

در هر صورت، با این دلائل و انگیزه‌ها بود، که داروردسته حجتیه لازم می‌دانستند، تا قبل از مرگ آیت‌الله خمینی و باز هم به نام او مبانی استراتژی آینده خود را پایه‌ریزی کنند. اگر پایه سیاست رفسنجانی، برای دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، گرفتن چهره غیرانقلابی و لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره انقلابی و ضد لیبرال بود! صدور حکم اعدام «سلمان رشدی» را حلقه نخست این استراتژی و آغاز جدایی این جناح با جناح هاشمی رفسنجانی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن «سلمان رشدی» خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند! حقیقت آنست، که جامعه ایران، بویژه در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، انباشته از

www.iran-archive.com

حوادث و توطئه‌های خونباری است، که خط مشترک همه آنها عبارت است از تلاش جنون‌آمیز نیروهای راست، در جهت هموار کردن جاده قدرت در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی. توطئه‌هایی، که همه به نفع نیروهای راست و به نام خمینی عمل شد. بررسی و کشف این توطئه‌ها نشان می‌دهد، که دستگاه رهبری کشور در آن سال (آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی) در چنگ راست‌گرایان قرار داشته است.

با توجه به سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران و با توجه به همه آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت، که در حال حاضر سه خطر بسیار بزرگ کشور ما را تهدید می‌کند: ۱- خطر مداخله نظامی امپریالیزم؛ ۲- خطر حذف کامل نیروهای مردم‌گرا از مجموعهٔ نظام ج.ا.؛ و ۳- خطر قدرت گرفتن باز هم بیشتر ارتجاع حجتیه-رسالت در تناسب نیروهای جناح‌های درون ج.ا..

۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم بسیار جدی‌تر از آن چیزی است، که همهٔ ما در تصور داریم. با توجه به تضعیف نسبی موضع هاشمی رفسنجانی، بعنوان هموار کنندهٔ سیاست نخست امپریالیزم، که در بالا به آن اشاره شد، سناریوی مداخله نظامی بیش از پیش در دستور روز حکومت‌گران آمریکایی و امپریالیستی قرار می‌گیرد. ارتجاع حجتیه-رسالت نیز به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد، که بتواند امکانات لازم مداخله امپریالیزم را از هر نظر در داخل و خارج فراهم کند.

مردم، در مقابل توطئه‌ها و ماجراجویی‌های ارتجاع داخل و خارج، از خود واکنش لازم را نشان نمی‌دهند، برای آن است، که پیامدهای آنرا دست کم می‌گیرند. اما اگر همهٔ نیروهای انقلابی و دمکراتیک بروجود این خطر تاکید ورزند و اگر توده‌های وسیع مردم برای یک لحظه درک کنند، که در پس ماجراجویی‌های ضد انسانی و ضد انقلابی ارتجاع حاکم در داخل و خارج از کشور و روی دیگر سکه آن، یعنی «مبارزه» امپریالیسم علیه تروریسم و بخاطر «حقوق بشر»، چه آیندهٔ خونینی تدارک دیده می‌شود، در آن صورت نیروی مقاومت بسیار عظیمی بوجود خواهد آمد، که می‌تواند پیشرفت نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را مانع شود.

### مداخله نظامی امپریالیسم در ایران به سود کیست؟

پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همهٔ زیان‌های آن، لااقل این حسن را خواهد داشت، که شرّ ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد.

این تصور بسیار کودکانه‌تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. باز هم تجربهٔ مداخلهٔ نظامی امپریالیسم در عراق، که نه صد سال پیش، بلکه همین یکی دو سال پیش و نه در آن سوی دنیا، بلکه در همسایگی کشور ما صورت گرفت، درست خلاف این را اثبات می‌کند. علیرغم همه لاف و گزاف‌های

# چرا بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تقسیم مردم به مذهبی و غیرمذهبی رواج داده می‌شود؟

از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان در خارج از کشور، بعنوان متحدان طبیعی آنها، برای زمینه‌سازی مداخله امپریالیزم کارزار وسیعی رابه راه انداخته‌اند، که نباید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. آنها، همه ابزار و وسایل لازم تبلیغی‌وغیرتبلیغی رادر این مورد بکارگرفته‌اند وبکارمی‌گیرند. برای یک نمونه مشخص می‌توان به مسئله جزایر خلیج فارس اشاره کرد، که سلطنت‌طلبان بعنوان «دفاع از تمامیت ارضی» و شعارهای بی‌محتوایی نظیر «هیچ سازشی مجاز نیست» و «هر مذاکره‌ای محکوم است» و ادعاهای مغرضانه دیگری از این دست، تمام تلاش‌خود را بکار گرفته‌اند، تا به این مسئله ابعاد بین‌المللی داده، همسایگان عرب ایران را هرچه بیشتر تحریک کنند، موقعیت امپریالیزم را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند و دست آخر زمینه تجزیه تمام بخش‌های جنوبی کشور را فراهم آورند. این است مفهوم «دفاع از تمامیت ارضی» مورد نظر سلطنت‌طلبان. طرحی، که در ابتدای جنگ عراق با ایران نیز به اشکال مختلف در دستور بوده است.

دستگاه‌های تبلیغاتی سلطنت‌طلبان، برای زمینه‌چینی ماجراجویی‌های ضد انقلابی خود، در جایی اختلاف میان امپریالیسم و ج.ا. را جنگ زرگری قلمداد می‌کنند، اما در جای دیگر، «قاطعیت» امپریالیسم نسبت به حکام ایران را مورد ستایش قرار می‌دهند، گاه برای مداخله نظامی امپریالیسم لحظه‌شماری می‌کنند و سراز پا نمی‌شناسند و گاهی دیگر، قیافه بیطرفانه و منتقدانه به خود گرفته، ادعاهای «حقوق بشر» آمریکایی را مورد تردید قرار می دهند و با قیافه به ظاهر ساده‌لوحانه و طلبکار می‌پرسند، که اگر آنها راست می‌گویند، پس چرا برای احقاق حقوق بشر در ایران مداخله نمی‌کنند؟! و با همهٔ این حقه‌بازی‌ها تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. اینکه دعوای ارتجاعیون حاکم در ج.ا. با امپریالیسم «جنگ زرگری» است، یا نیست، اینکه بخش اساسی حاکمیت ج.ا. دراختیار نیروهای ارتجاعی است، حتی برای یک لحظه خطر مداخله نظامی امپریالیسم را کاهش نمی‌دهد، تجربه کشور همسایه ما «عراق»، این واقعیت را با وضوح تمام به اثبات می‌رساند، ارتجاعی بودن صدام حسین و حکومت دیکتاتوری عراق موجب آن نگردید، که امپریالیست‌ها، زمانی که منافعشان اقتضا می‌کرد، با تمام نیرو به این کشور هجوم نیاورده، اقتصاد آن را ویران، حاکمیت ملی آن را مورد تجاوز و زحمتکشان این کشور را به مرگ و نیستی محکوم نسازند.

این تصور، که طرح جدی بودن خطر امپریالیسم و توطئه تجزیه کشور ممکن است موجب توهم توده‌ها نسبت به ماهیت ارتجاع حاکم در ج.ا. گردد، از بیخ و بن نادرست است. اگر امروز توده‌های

«جُرج بوش» در مورد ضرورت «حتمی و بی قید و شرط» برکناری صدام حسین، که هدف از آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون در عراق و خنثی کردن مقاومت آنان و توده‌های مردم در مقابله با تجاوز آمریکایی بود، آیا صدام حسین برکنار گردید؟ یا اینکه برعکس، دقیقاً هنگامی که ادامه عملیات نظامی ممکن بود موجب تضعیف موقعیت وی، حتی در سطح رهبری حزب بعث گردد، به اقدامات نظامی فوراً پایان داده شد؟

آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که داروددسته‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟ مداخله امپریالیسم تنها با یک هدف ضد ملی و ضد مردمی، به قصد تجزیه کشور، به قصد نقض حاکمیت ملی، به قصد تضعیف نیروهای مترقی و به قصد حفظ یک نیروی ارتجاعی و یا حداکثر، در صورت امکان یا لزوم، جایگزین کردن آن با نیروهای ارتجاعی دیگر، ممکن و قابل تصور است.

آنچه که مسلم است، آن است، که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیما به میهن ما باز کنند. آنها، با آگاهی از خطر کنارزده شدن ارتجاع حاکم، و کنار ماندن ارتجاع سلطنت‌طلب، که خیزش‌های توده‌ای اخیر مردم آنرا نشان می‌دهد، در تدارک گمراه کردن مردم و جلب حمایت امپریالیست‌ها برای سرعت عمل برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران هستند. اینست آن نکته محوری، که هنگام انعکاس اخبار و تحلیل رویدادهای اخیر باید به آن توجه لازم را نشان داد. حزب ما نباید وظیفه خود را در این زمینه فراموش کند.

۲- دومین خطری، که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع حاکمیت ج.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر

www.iran-archive.com

بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است، تا همهٔ نیروهای انقلابی و دمکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع، تنها در صورتی که مطمئن شود، تلاش در جهت کنارگذاشتن نیروهای مردمی از حاکمیت ج.ا.، موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریعاً درکنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود، از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا.، تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات ملتی و نیمه ملتی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی صیانت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه‌گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت، که در شرایط ممین مسلما به نفع انقلاب خواهد بود، نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است،که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی، که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه برای پیشرفت انقلاب و علیه ارتجاع باقی بمانند.

اینهاست آن گوشه‌هائی از حقایقی، که اگر امروز نگوئیم و پیرامون آن به بحث و بررسی نپردازیم، فردا، در برابر تاریخ سرفراز نخواهیم بود. ما مجاز نیستیم، با حوادث فقط از جنبه رویدادی برخورد کنیم، باید دلائل، ریشه و پیامدهای این حوادث را هم بگوئیم؛ اینست ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب. این سیاست، متکی به رویدادهای لحظه به لحظه کشور و برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران، بود و اکنون وقتی توده‌ای‌ها را دعوت به ادامه آن سیاست می‌کنیم، هدف پایبندی به همین روش و شیوه است، نه بازگشت به حوادث و سال‌هائی، که سپری شده‌اند و آنها که با حمله به سیاست گذشته حزب و مخالفت با ادامه آن در شرایط کنونی، سعی می‌کنند مانع تداوم این شیوه تحلیل و نگرش برجامعه و رویدادها در حزب ما شوند، و یا شده‌اند، اگر ناآگاه و مبهوت در برابر حوادث جامعه ایران نباشند، پس باید در صف مغرضین جای داشته باشند.

۳- خطر دیگری، که اکنون میهن ما را تهدید می‌کند، افزایش قدرت ارتجاع در تناسب نیروی‌های جناح درون حاکمیت ج.ا. است.

با تضعیف نسبی موقعیت هاشمی رفسنجانی، در نتیجه روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول، جناح ارتجاع سعی می‌کند، تا از این وضعیت برای تحکیم موضع خود در ج.ا. استفاده کند. و همین امر امکانات این جناح و در نتیجه خطرات آن را افزایش می‌دهد. بدیهی است، ورشکستگی سیاست «تعدیل اقتصادی»، امری است به خودی خود بسیارمثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع‌تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه‌ها هر چه بیشتر تشدید نمود. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده ننماید، لازم است، تا نیروهای انقلابی در راس مبارزه برای خواست‌هایی چون: خروج ایران از صندوق بین‌المللی پول، پایان دادن به سیاست «تعدیل اقتصادی»، «آزادسازی سرمایه‌داری»، مخالفت با هر شکل و نوع خصوصی‌سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هرگونه افزایش قیمت‌ها و حذف سوبسیدها، اجرای اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی، مخالفت با هرگونه واگذاری معادن کشور به سرمایه‌داران داخلی و خارجی، مخالفت با برقراری و گسترش روابط توطئه‌آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه‌داری و «اسلام آمریکایی» بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست‌های دیگر نظیر آنها، قرار گیرند. طرح این خواست‌ها در جامعهٔ ما براساس اوج‌گیری نارضایتی روزافزون توده‌ها و بر بستر اختلافات میان جناح‌های مختلف راستگرایان، امکان‌پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، درچارچوب نبرد «که بر که»، نشان می‌دهد، که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا برخلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی انقلاب بزرگ بهمن است، که براثر حاکمیت راستگرایان، در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبروگردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی‌توانستند بنام «ضدانقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دادند. و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می‌شود، یا با گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می‌تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی، که ماهیت طبقاتی آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمن سازگار است. همهٔ قرائن و شواهد نشان می‌دهد، که راستگرایان، بدلیل رشد آگاهی سیاسی مردم و رشد انقلابی توده‌ها، فعلا و تا آینده نزدیک قادر به تغییر چهره نخواهند بود و لذا می‌توان و باید، با تکیه بر انقلاب و اهداف انقلاب، آنها را افشاء کرد و به عقب راند.

اما اگر جنبش کنونی مردم ایران تداوم انقلاب بزرگ بهمن است، بنابراین وظایف عینی آن، همانا به ثمر رساندن وظایف حل نشده انقلاب بهمن، یعنی پایان دادن به نفوذ امپریالیسم و حاکمیت کلان سرمایه‌داران در حیات سیاسی و اجتماعی کشورمان و برقراری آزادی‌هاست. این جنبش، جنبشی علیه تمام حکومت (نظام) نیست، بلکه بنا بر اهداف خود، متوجه نیروهای راستگرای ج.ا. است. این جنبش، جنبشی علیه این یا آن شکل حکومت نیز نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفهٔ این جنبش، گردآوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت (که ارتجاع سلطنت‌طلب را نیز شامل می‌شود) نیست، بلکه متحدکردن همه اقشار و طبقات مخالف با ماهیت کلان سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است. و همین امر است، که پایهٔ عینی اتحاد عمل ارتجاع داخل و خارج را علیرغم اختلاف نظر آنان در شکل حکومت، فراهم کرده است. و همین امر متقابلا پایهٔ عینی اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک درون و برون حاکمیت ج.ا. است. و درست به همین دلیل است، که جناح راست حاکم بر ج.ا. تمام تلاش خود را به کار گرفته است، تا نیروهای مردمی را، به هر قیمت ممکن، از حکومت بیرون رانده و در مقابل بدنبال جلب هواداری سرمایه‌داران سلطنت طلب به سمت خود است.

**اعدام زندانیان سیاسی، یک «قرعه‌کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است، آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!**

با توجه به مجموعهٔ شرایط و اوضاع و احوال می‌توان معتقد بود، امکان اینکه جنبش توده‌ای کشور بتواند بطور مسالمت‌آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش‌های غیر مسالمت‌آمیز بسیار قوی است. بنابراین، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عمده و غیرعمده را تشخیص دهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولا کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیا این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه‌داران برکشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد.

اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه‌داران وابسته برکشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده‌های خلق را دربر می‌گیرد، تنها با طرح خواست‌های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان‌پذیر است.

### ارتجاع مهاجر زودتر از خواب غفلت برخاسته است

اما آنچه که امروز برخی از نیروهای انقلابی را از پیگیری این مبارزه باز می‌دارد، دلخوش شدن آنها به امکان سرنگونی مجموع نظام ج.ا. است، بدون آنکه دورنمای شناخته شده‌ای را ارائه دهند. اینکه آنها کدام آرزوها را دارند، ارتباطی به واقعیات جامعه ندارد! همین است، که در برابر جنبش‌های اخیر مردم در شهرهای ایران، که توسط همین توده مردم مذهبی صورت می‌گیرد و خواست‌های عمیقا ضد ارتجاعی و در عین حال اقتصادی را منعکس می‌کند، صرفا به هیجان آمده و بدون تلاش و یا فراهم ساختن امکان تلاش برای جهت دادن به آن، سرنگونی ج.ا. را به خود و لابد به طرفداران خود، وعده می دهند و بدنبال امواج حرکت می‌کنند! این سردرگمی و هیجان‌زدگی را ارتجاع سلطنت‌طلب مهاجر آگاهانه، و یقینا تا لحظه فرود حادثه دلخواه خود، دامن می‌زند و با هر نوع تلاشی، که در جهت مقابله با آن باشد، بشدت مقابله می‌کند.

در داخل کشور نیز ارتجاع داخلی همین نقش را بصورت دیگری

www.iran-archive.com

# بازگشت به سیاست و شیوه نگرش توده ای نسبت به جامعه، یعنی بازگشت به سال ۵۸؟

بعهده دارد و در عین دفاع از موجودیت ج. ا.، تلاش می‌کند، تا از هر نوع تعمیق در ماهیت کنونی جنبش، آگاهی و تشکل توده‌ها، جلوگیری کند. پس از آنکه نشریه «راه توده» خواستار آن گردید، که همهٔ نیروهای انقلابی در مقابل نیروهای ارتجاعی داخل وخارج از کشور متحد شده و پیشرفت آنان را متوقف سازند، هفته‌نامه «کیهان لندن» در مقاله‌ای با لحنی به ظاهر دردمندانه و دلسوزانه از اینکه عده‌ای می‌کوشند، تا «در هر فرصت و به هر بهانه و از هر راه، فضای سیاست‌های تبعیدی را زهراگین» کنند، سر به شکایت برداشت. «کیهان لندن»، در ادامه تلاش برای کشاندن همگان بدنبال خود و وعدهٔ سقوط قریب‌الوقوع ج.ا. (لابد به همت و دخالت مستقیم امپریالیست‌ها)، در ادامه همین مقاله، از اینکه «رژیم دارد اندك اندك از هم می‌پاشد»، می‌نویسد! این ادامه همان سیاستی است، که هفته‌نامه «کیهان لندن» سالهاست با عناوین و مقالات خود به گونه‌ای دنبال کرده، که گویی تا هفتهٔ آینده و چاپ شمارهٔ بعدی آن معلوم نیست ج.ا. همچنان بر سر حکومت باشد یا نه؟ وظیفه‌ای که از طرف امپریالیسم و ارتجاع به سلطنت‌طلبان و ارگان آنها واگذار شده است، ظاهرا آن است، که با ایجاد التهاب و جوّسازی، این باور را در ذهن نیروهای انقلابی پرورش دهند، که ج.ا. در حال فروپاشی است و از هرگونه مبارزهٔ انقلابی برای خواست‌های مشخص توده‌ها باید اجتناب کرد، زیرا تمامی آن در حال سقوط است، بنابراین چه شما در آن سهیم باشید و چه نباشید کار ج.ا. تمام است. آنها به گونه‌ای عمل می‌کنند، که بزودی به قدرت بازخواهندگشت و اگر کسانی طالب بازگشت هستند و یا در داخل کشور طرفدار مقابله با ارتجاع هستند، باید بدنبال آنها راه بیفتند. آنها دیگران را در خواب غفلت نگاه داشتند و در طی این سالیانی، که ظاهرا قرار بود «رژیم از هم بپاشد»، ارتجاع، در مقابل چشمان نیروهای چپ اپوزیسیون، مواضع خود را در جامعه تحکیم نمود، خواست و اراده صندوق بین‌المللی پول را برکشور حاکم کرد، دستآوردهای انقلاب را به باد داد، اصول مترقی قانون اساسی را زیرپا گذاشت، اموال ملی، حتی آب و برق را به سرمایه‌داران واگذار کرد، سازمان‌های چپ را به انفراد و انزوا محکوم کرد، دهها میلیارد بدهی خارجی را بر دوش اقتصاد کشور بار کرد، طاقت‌فرساترین شرایط را به توده‌های محروم تحمیل نمود و امروز، که گفته می‌شود باید در مقابل «ارتجاع»! ایستاد و این روند را متوقف ساخت، باز هم آنها مدعی می‌شوند، که عده‌ای «فضای سیاست‌های تبعیدی را زهراگین می‌کنند»، یعنی حاضر نیستند به «اوج‌گیری نارضایی توده‌ها» و «فروپاشی اندك اندك رژیم» دل ببندند و اجازه دهند، که ارتجاع حاکم بعنوان متحد طبیعی آنان، در داخل کشور به این بهانه، بی دردسر و با خیال راحت مواضع خود را مستحکم کند. آنها می‌دانند، که تحکیم موقعیت کلان سرمایه‌داران در ایران، به هر حال تحکیم پایگاه خود آنهاست و ارتجاع نیز متحد طبیعی آنها. اینهاست آن نکات مهم و اساسی، که‌درسال‌های گذشته و با ترك سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به رویدادها و روند حوادث انقلاب ایران، مبهم و ناگشوده باقی مانده است.

## تاثیرگذاری روی جنبش مردم

افزایش نارضایتی توده‌ها در شرایط کنونی به چه معناست و به کجا می‌تواندمنتهی شود؟

«تقدس» نارضایتی توده، که ورد زبان اپوزیسیون شده است، بر این تصور تماما نادرست در میان نیروهای چپ استوار است، که گویی «افزایش نارضایتی توده‌ها»، در هر کجا و در هر زمان و در هر حال، مساوی است با پیشرفت نیروهای انقلابی. اما واقعیت این است، که اوج گرفتن خشم و نارضایتی عمومی در شرایط کنونی کشور ما، اگر با تلاش برای جهت دادن به آن، بمنظور دست یافتن به نخستین هدف، که همانا برکناری ارتجاع و کلان سرمایه‌داران از قدرت است، همراه نباشد، به معنی پیشرفت نیروهای انقلابی نیست. مسئله درست برعکس است. پیشرفت نیروهای ارتجاعی و یورش سرمایه‌داری دلیل اوج‌گیری نارضایتی توده‌هاست و تمام سازمان‌های مترقی و چپ و پیشاپیش همه آنها، حزب ما، باید با آگاهی از این واقعیت، بدون فوت وقت، سیاست و شعار خود را تعیین کنند. تجربه تاریخ نشان می‌دهد، که هرگاه بالا گرفتن نارضائی توده‌ها بر بستر پیشروی ارتجاع و عقب‌نشینی و تجزیه و تفرقه نیروهای انقلابی صورت گیرد، خواه و ناخواه و بطور طبیعی می‌تواند منجر به روی کار آمدن دست‌راستی‌ترین و ارتجاعی‌ترین جریانات سیاسی و اجتماعی منتهی شود.

با توجه به مجموعهٔ آنچه گفته شد، و با توجه به اینکه ما از سال‌های نخست پیروزی انقلاب فاصله‌ای چندین ساله داریم و حاکمیت جمهوری اسلامی دستخوش دگرگونی‌های بطور کلی اساسی شده است، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد، که : تضاد کنونی جنبش توده‌ای کشور ما در کجا قرار دارد و چرا هر اندازه این جنبش گسترش بیشتری می‌گیرد، روند تجزیه و انشعاب، انفعال و انزوا در جنبش انقلابی ژرفتر و پردامنه‌تر می‌شود؟ این تضاد در آنجاست، که جنبش کنونی مردم ایران، بلحاظ ماهیت خود، یك جنبش انقلابی و رادیکال است. زیرا که در واقع مترجمه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه‌داری بر کشور بوده و هدف آن حذف موانع پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل نارضایتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل نارضایتی از انقلاب را به خود گرفته است، در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می‌کند. و این یك پیروزی بزرگ برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بهمین دلیل، هرقدر جنبش وسعت بیشتری می‌گیرد، در خارج از کشور مواضع سلطنت‌طلبان تقویت شده و وضعیت نیروهای چپ شکننده‌تر می‌گردد و در داخل کشور نیز پایگاه‌های نیروهای ارتجاعی مستحکم گردیده و در مقابل، جناح مترقی و چپ ج.ا. بیشتر تضعیف می‌گردد. ما باید دقیقاً بدانیم، روند حوادث درکدام سو حرکت می‌کند و چه باید بکنیم. براستی هم چاره چیست؟ آیا باید به ستایشگر حکومت ج.ا. تبدیل شد و پیامبر آشتی و رضایت توده‌ها گردید؟ به هیچ‌وجه. گسترش جنبش توده‌ای به خودی خود یك خطر نیست، بلکه خطر آنست، که این جنبش در شرایط پیشروی راستگرایان و تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع و به زیان نیروهای انقلابی توسعه یابد و لذا در صورت حذف کامل جناح چپ از مجموعه حاکمیت ج.ا.، جنبش توده‌ای، قبل از آنکه بتواند به یك قیام انقلابی فراروید، با یك کودتای دست‌راستی خاتمه یابد. برای آنکه بتوان بر این خطر بسیار بزرگ غلبه کرد، باید ضمن شرکت هرچه وسیع‌تر در جنبش دمکراتیك مردم، سمت آن را از بدبینی نسبت به انقلاب، به ستیز با نیروهای راست و واپسگرا و کلان سرمایه‌داران تغییر جهت داد. شرکت در جنبش دمکراتیك، به معنی مبارزه، از هم اکنون، برای خواست‌های دمکراتیك توده‌های وسیع مردم است.

خواست آزادی از قیود مذهبی تحمیل شده توسط ارتجاع بر جامعه، اگر برای قشر متوسط مُرفه جامعه ما خواست اصلی و عمده را تشکیل می‌دهد، برای توده‌های وسیع مردم محروم، که پایگاه نخست و عمده نیروهای انقلابی محسوب می‌شوند، کمترین خواست اجتماعی است. خواست‌های اساسی وسیع‌ترین توده‌های مردم در حال حاضر، مبارزست از مبارزه با فقر، اخراج، بیکاری، بیماری، بی‌مسکنی، تورم و گرانی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، فقدان هرگونه آینده روشن و در یك کلام، مبارزه با دیکتاتوری صندوق بین‌المللی پول در کشور است. این امر به معنی آن نیست، که ما برای خواست آزادی‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی مبارزه نکنیم. بلکه برای آن است، که در نظر داشته باشیم، مبارزه برای آزادی‌ها از روند عمومی جنبش انقلابی جدا نیست. هنگامی که بندهای اسارت سرمایه‌داران بزرگ و صندوق بین‌المللی پول بر دست و پای زحمتکشان کشور ما بیشتر و بیشتر بسته می‌شود، نمی‌توان به صرف وجود آنتن ماهواره و چاپ چند نشریه مدعی شد، که آزادی‌ها گسترش یافته است. برخلاف ظاهر امور، واقعیت آن است، که در کشور ما از زمان شروع سیاست «تعدیل اقتصادی»، آزادی‌ها، برای وسیع‌ترین توده‌های خلق، ده‌ها و صدها هزار برابر محدودتر گشته است و این محدودیت، تاحد سلب حق زیست و زندگی و معاش

www.iranarchive.com

گسترش یافته است. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه علیه نیروهای راست‌گرا، مبارزه علیه تهاجم صندوق بین‌المللی پول، مبارزه علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری، مبارزه برای حفظ حقوق اولیه زحمتکشان و مبارزه برای همه آن خواست‌هایی، که امروز ما را به نیروهای انقلابی مذهبی پیوند می‌دهد. بنابراین، مبارزه برای آزادی با مبارزه علیه مذهب تفاوت دارد. با کلی‌گوئی‌های بی‌محتوا راجع به مذهب نمی‌توان برای آزادی مبارزه کرد. تنها با شرکت در جنبش توده‌های مردم علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری و دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است، که امکان حضور فعال و واقعی در مبارزه برای آزادی‌ها نیز وجودخواهد داشت. دفاع از انقلاب، اگر زمانی برای ما به معنی پشتیبانی از ج.ا. بود، این دفاع امروز به معنی مبارزه با نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی در ج.ا. است. دفاع از انقلاب، در عین حال، به معنی آن است، که بر ماهیت ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب بزرگ بهمن و آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی تکیه کنیم و از تاکید بیفایده و حتی خطرآفرین بر شکل مذهبی انقلاب خودداری ورزیم. اگر تاکید بر جنبهٔ مذهبی انقلاب، آن هم از نوع حجتیه‌ای آن، برای سلطنت‌طلبان، جزیی است از مبارزه ایدئولوژیک علیه انقلاب و حلقه‌ای است، از استراتژی زمینه‌ساز پیروزی یک کودتای دست راستی «ضد مذهبی» و بخشی است، از همکاری آنها با نیروهای ارتجاعی داخلی، به قصد آن که واپسگرایان را صاحب و مالک واقعی انقلاب معرفی کنند، برای احزاب و سازمان‌های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بهمن، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لااقل به اندازه آنان تلاش و فداکاری کرده‌اند و در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست‌راستی «غیرمذهبی»، بار دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می تواند داشته باشد؟

ظاهرا پاره‌ای از سازمان‌های چپ تصور می‌کنند، که اگر روزی یک میلیون بار بر جنبه‌های مذهبی انقلاب تاکید کنند و همهٔ گناه‌ها و اشکالات را به گردن مذهب بیاندازند، خواهند توانست، گریبان خود را از تاثیر سرنوشت انقلاب برسرنوشت خود، برهانند. اما واقعیت‌های روشن، خلاف این را به ما نشان می دهد. در این سال‌ها، علیرغم تضعیف نیروهای انقلابی مذهبی، هیچیک از نیروهای چپ و دمکراتیک کشور تقویت نشده‌اند و در واقع همه نیروهای انقلابی تضعیف شده‌اند. دلیل این امر نیز روشن است: تضعیف انقلاب، یعنی تضعیف همهٔ نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک. رویگرداندن توده‌ها از انقلاب، یعنی رویگرداندن توده‌ها، در درجهٔ اول، از اندیشه‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک و در درجهٔ دوم، اندیشه‌های مذهبی. توده‌ها، علیرغم تبلیغات سلطنت‌طلب‌ها، به باورهای مذهبی خود پشت نمی‌کنند، بلکه سرخورده از دست نیافتن به آرمان‌های سیاسی و اقتصادی خود، صحنه را خالی می‌کنند. این نتیجه دلخواهی است، که امپریالیست‌ها و ارتجاع داخل و خارج از آن آگاه‌اند و روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ما درست در جهت خلاف آن باید حرکت کنیم. باید مردم را در صحنه نگهداشت و این تنها با حرکت در کنار مردم، احترام به باورهای آنها، آگاه کردن آنها نسبت به ریشه‌های مشکلات، افشای نقش ارتجاع حاکم و اتفاقاً هر چه بیشتر سیاسی کردن آنها، ممکن است. سلاح مخرب تبلیغاتی ارتجاع را برای جدا کردن توده‌های مردم از نیروهای دگراندیش و از جمله -و بویژه- حزب توده ایران، با ضد دین و مذهب معرفی کردن آنها، باید از دستش گرفت. جامعه در یک نبرد سیاسی-اقتصادی عظیم با ارتجاع و امپریالیسم درگیر است و باید این درگیری را بهر شکل ممکن رشد داد.

حزب ما در طول ۵ دهه حیات خود، این درک و سیاست بسیار دشوار را در جامعه ایران به پیش برده و در انقلاب بهمن پایداری خود را در دفاع از انقلاب، تا مرز قربانی شدن عزیزترین فرزندانش به توده‌ها نشان داد. امروز هر نوع سیاست، شعار و تبلیغاتی، که بخواهد، این پیروزی بزرگ را از حزب ما بگیرد و آب به آسیاب ارتجاع بریزد، محکوم تاریخی است.

ما یک حزب سیاسی و یک حزب انقلابی هستیم، که در جامعه ایران فعالیت کرده و خواهیم کرد و به باورهای مذهبی مردم احترام می‌گذاریم. در اینجاست، که شکل حکومت برای ما اهمیت درجه اول را ندارد، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. متاسفانه باید گفت، که روند غیرسیاسی برخورد کردن، بیش از آن که در میان توده‌های به اصطلاح «ناآگاه» خود را نشان دهد، قبل از همه در خود سازمان‌های چپ بازتاب یافته است! کم نیستند در بین اعضاء و رهبران سازمان‌های چپ، که دیگر نمی‌توان با آنها کلمه‌ای درباره امپریالیسم و خطر آمریکا و اسراییل حتی صحبت کرد. در پاره‌ای سازمان‌های چپ، خواست‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مورد تمسخر قرار می‌گیرند. احتمال مداخله آمریکا و امپریالیست‌ها در ایران «امیدوارکننده» ارزیابی می‌شود. بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تحلیل ایدئولوژیکی(!) تقسیم کردن مردم به مذهبی و غیر مذهبی رواج داده می‌شود. شمار «جدایی مذهب از سیاست»، (و نه رژیم و حکومت)، که در شرایط وجود یک جنبش توده‌ای مذهبی به معنی جدا شدن این توده از سیاست و در نتیجهٔ شماری ارتجاعی است، به افتخار و تاج سر همهٔ نیروهای چپ مبدل می‌شود. تهاجم بی‌وقفه ارتجاع، به مثابه پیشرفت نیروهای انقلابی تلقی می‌گردد. خلع ید توده‌های انقلابی از حاکمیت، «منفرد شدن» ارتجاع ارزیابی می‌شود. بجای مبارزه برای جلوگیری از تحکیم مواضع کلان سرمایه‌داری وابسته بر اقتصاد و جامعه، از این امر با ادعای اینکه به روشن شدن اذهان توده‌های «ناآگاه» نسبت به ماهیت حاکمیت ج.ا. یاری می‌رساند، استقبال می‌شود، یعنی شعار «هرچه بدتر، بهتر»، به شعار اصلی مبدل می‌شود. و همهٔ این‌ها در تحلیل نهایی جزیی است از روند جدایی توده‌ها از انقلاب و متوقف شدن تلاش آنها برای کسب حاکمیت. این جدایی و این نارضایی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه ضد امپریالیستی، سرخوردگی از مبارزه طبقاتی، سرخوردگی از اندیشه حاکمیت توده‌های محروم متجلی است. بنا به همین دلایل، سرنوشت همهٔ نیروهای انقلابی کشور ما -مذهبی یا غیر مذهبی- به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همهٔ آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته است.

---

**دخالت مستقیم امپریالیست‌ها در امور داخلی ایران، هرگز جاده را برای نیروهای دمکرات هموار نخواهد کرد. این پنبه را باید از گوشهایمان بیرون آوریم. این همان اشتباهی است، که نیروهای مترقی در جریان حمله امپریالیستی به عراق مرتکب شدند. «عراق» نابود شد، اما «صدام حسین» را امپریالیست‌ها نگاه داشتند!**

---

وقتی انقلاب در مسیر عقب‌نشینی قرارمی‌گیرد، یعنی همهٔ نیروهای انقلابی در مسیر عقب‌نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی. وقتی دستآوردهای انقلاب ویران می‌شود، یعنی دستاوردهای همهٔ سازمان‌های انقلابی ویران می‌شوند و نه فقط سازمان‌های انقلابی مذهبی. وقتی توده‌ها از انقلاب جدا می‌شوند، یعنی اعضای همهٔ سازمان‌های انقلابی از سازمان خود جدا می‌شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان‌های یک انقلاب مضحک می‌شوند (عملی که آگاهانه ارتجاع سرگرم آنست)، آرمان‌های همهٔ نیروهای انقلابی مضحک می‌شوند و نه فقط آرمان‌های انقلابیون مذهبی. و همه این‌ها تاثیر انکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیت عینی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

روند نارضایتی توده‌ها، اگر همچنان شکلی نارضایتی از انقلاب را با خود داشته باشد و بازتاب این نارضایتی درمیان نیروهای چپ و انقلابی اپوزیسیون، در داخل کشور، به همین رویه ادامه یابد و نیروهای دمکراتیک موفق نشوند، پیشروی راستگرایان را متوقف سازند، یک فاجعه است. حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد، که نارضایتی توده‌ها تا مرز یک انفجار اجتماعی نیز پیش برود، این احتمال، که چنین انفجاری به انفجار و بن‌بست همه سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون و انفراد کامل نیروهای دمکراتیک داخل و خارج از کشور منتهی شده و همه نیروهای انقلابی درصورت مقاومت، قتل عام و در غیراین صورت، به تماشاچی خاموش حاکمیت مطلق ضد انقلاب تبدیل کردند، بیش از اندازه قوی است. این روند را می‌توان و باید متوقف ساخت. امروز گرایش به چپ در جامعه ما نیرو گرفته است. این گرایش به چپ، فعلا به معنی آماده شدن شرایط یک تحول بنیادین انقلابی نمی‌تواند تلقی شود، بلکه به معنی به تنگ آمدن مردم از پیشرفت مداوم نیروهای ارتجاعی و پیامدهای سنگین آن بر زندگی آنهاست. باید از این فرصت تاریخی برای جبران اشتباهات گذشته استفاده کرد. تنها اتحاد نیروهای دمکراتیک، دفاع سرسختانه از انقلاب و آرمان‌ها و دستآوردهای آن، پشتیبانی از همهٔ نیروهای انقلابی مذهبی یا غیر مذهبی و متوجه ساختن خشم و نارضایتی مردم بطرف نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی، می‌تواند انقلاب و نیروهای انقلابی را نجات دهد، ارتجاع را به عقب‌نشینی وادار کند وازحاکمیت ضد انقلاب درادامه روندتضعیف نیروهای انقلابی جلوگیری نماید.

www.iran-archive.com

# نخستین بازتاب ها

انتشار نوشته تحلیلی «سخنی با همه توده‌ای‌ها» در شماره ۲۴ «راه توده» (شهریور ماه) با واکنش‌های آشکار و پنهان، از هر سو، روبرو شد. در فاصله انتشار شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» علاوه بر مقالات توضیحی، نامه‌های گوناگون و پیام‌های تلفنی، برخی مطبوعات خارج از کشور نیز عکس‌العمل‌هایی از خود نشان دادند، که با کمال تاسف، مجولانه‌ترین و در عین حال سطحی‌ترین عکس‌العمل، از جانب نشریه «نامه مردم» صورت گرفت.

اگر نوشته شود، که همه نامه‌ها، مقالات و پیام‌های دریافتی، و یا حتی بحث‌ها و گفتگوهای تلفنی و حضوری، در تائید و یا در جهت درک کامل و بدون ابهام مطالب مطرح شده در آن نوشته برده‌اند، بدون تردید از سر صداقت سخن نگفته‌ایم و یا کلامی را برکاغذ نیآورده‌ایم. بنظر ما نیز مطالب مطرح شده در آن نوشته تحلیلی، آنقدر متنوع برده‌اند، که انتظار قبول و یا رد، نه تنها همه، بلکه بخش‌هایی از آن نیز، تعمق، کنکاش و تامل بیشتری را طلب کند. این مطالب طیفی از حوادث ۱۶ سال گذشته، رویدادهای امروز، کشف رابطه آنها از یکسو و تطبیق فرمول‌بندیهای عام درک توده‌ای و مارکسیستی روندهای اجتماعی (نبرد طبقاتی و مبارزه «که بر که») را در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷) بر جامعه ایران و همچنین تحلیل طبقاتی جامعه کنونی ایران را از سوی دیگر دربر می‌گیرد. همین است، که با صراحت از هر فرد یا جریان سیاسی، که می‌خواهد صادقانه با این نوشته برخورد کرده و نقطه نظرات خود را بیان دارد، می توان انتظار داشت، که بگوید و یا بنویسد، که با کدام قسمت از آن موافق است و با آن تفاهم دارد و با کدام قسمت مخالف است و تفاهم ندارد و دلائل خود را نیز بگوید! زمانی که استدلال وجود داشته باشد، نیازی به پرخاش، اتهام، کشف باصطلاح توطئه (!) و ... نیست.

هیچکس نباید به خود اجازه دهد -بهر دلیل و بهانه‌ای- از ابراز نظر دیگران جلوگیری کند و از آن سخیف‌تر، با شانتاژ و اتهام، دیگران را دعوت به سکوت کند. زمان ابلاغ و دیکته نظرات و قبول بی‌کنکاش از سوی دیگران، بواقع سپری شده است! باید هر کس هر منطق و استدلالی دارد، به میدان آورد. با صدور فرامین دهان هیچکس را نه می‌توان و نه باید بست!

ما («راه‌توده») از تعمق، کنکاش وطرح سؤالات خوشحال نیز می‌شویم، چرا که تفاهم ودرکی، که براین پایه پی‌ریزی شود، تداوم وعمق بیشتری خواهد داشت. این نوع «درک» و «تفاهم»، بویژه درجمع کسانی، که آمادگی خود را برای مبارزه درراه آرمان‌هایشان اعلام می‌دارند و قدم در راهی گذاشته و یا می‌خواهند بگذارند، که پیشکسوتان در آن «سر» دادند، اعتباری در حد قبول نقش پیشآهنگی را دربر دارد. بنظر ما، این همان نیاز و ضرورتی است، که نویسنده نوشته تحلیلی «سخنی با همهٔ توده‌ای‌ها» با صراحت و در ساده‌ترین کلمات آنرا بعنوان یك «بحث محکوم به نتیجه» برای ادامه مبارزه در ابتدای نوشته خود مطرح کرده و «راه توده» نیز براساس تعهدی، که از همان سرمقاله نخستین شماره دوره دوم خود، آنرا اعلام داشت و تاکنون بر آن پای فشرده است، اقدام به چاپ آن کرد.

در نخستین فرصت، سؤالات رسیده، نوشته‌های دریافتی و حتی پیام‌های دریافتی، در ارتباط با نوشته مورد بحث منتشر خواهد شد.

ما ضمن چاپ قسمت دوم نوشته تحلیلی «سخنی با همهٔ توده‌ای‌ها»، بصورت همزمان، از همه علاقمندان و بویژه علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، می‌خواهیم، تا نظرات، مطالب و سئوالات خود را به آدرس «راه توده» ارسال دارند. امید آنست، که با طرح سئوالات و نقطه‌نظرات و یافتن پاسخ مشترك برای آنها، تفاهم ممکن و ضروری برای وحدت وسیع سیاسی-تشکیلاتی حزب توده ایران، بمنظور بالا بردن کیفیت عملی آن در عرصه پیکاری، که در جامعه ایران، بمنظور مقابله با ارتجاع حاکم و توطئه‌های امپریالیسم جهانی جریان دارد، هر چه سریعتر فراهم شود.

نویسنده «سخنی با همهٔ توده‌ای‌ها»، در ابتدای قسمت دوم نوشته خود، چند نکته را نیز، در ارتباط با قسمت اول نوشته خود، توضیح داده و خواستار چاپ آن شده است، که همینگونه عمل شد. در مورد فرمولبندی مربوط به نقش «هاشمی رفسنجانی»، در جمهوری اسلامی و موضعی، که نویسنده پیشنهاد می‌کند، در برابر او باید داشت، حق با نویسنده مطلب است. ما این قسمت را، که در واقع بشکل ناقص، و دست‌نویس‌های پراکنده دریافت داشته بودیم، نتوانستیم در هماهنگی با خود نویسنده تدقیق و تکمیل کنیم و چاپ آن به همان صورت، ناقص، مبهم، نا روشن و سئوال برانگیز تلقی شد.

«راه توده»

# رژیم ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی ببار آورده!

دولت هاشمی رفسنجانی، سرانجام موفق شد، «نوربخش»، کارشناس بانك جهانی و هماهنگ کننده سیاست‌های دولت با صندوق بین‌المللی پول را، به پست حساس «ریاست کل بانك مرکزی» بازگرداند. «نوربخش»، برای چند ماهی، با فشار جناح حجتیه-رسالت و براثر اختلاف سلیقه‌ای، که بین این جناح و دولت رفسنجانی پیش آمده بود، ناچار به کناره‌گیر شد. هاشمی رفسنجانی بلافاصله او را بعنوان مشاور عالی اقتصادی خود تعیین کرد، تا، عملاً بر اجرای برنامه دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول، نظارت داشته باشد. رفسنجانی بدین ترتیب توانست تاحدودی از نگرانی صندوق بین‌المللی پول در مورد اجرای برنامه‌های آن در ایران جلوگیری کند. سرانجام، پس از تفاهم مجدد بین دو جناح حجتیه و دولت، نوربخش علنا به سرکار خود، که همانا در دست داشتن نبض اقتصاد کشور و تعیین خطوط حرکت آن در مسیر برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول است، بازگشت. او در اولین اظهاراتش، بار دیگر بر لزوم شتاب بخشیدن به هرچه سریعتر و بیشتر خصوصی سازی اقتصادی کشور تاکید کرد و گفت، که با تمام قدرت بر اجرای برنامه هماهنگ ساختن و یك نرخی کردن پول ایران خواهد کوشید. این همان برنامه‌ایست، که با شدت تمام هم در اروپای شرق و اتحاد شوروی سابق و هم در جهان سوم جریان دارد و ارزش پول ملی این کشورها را، در هماهنگی با دلار امریکا، نابود کرده است. نوربخش بدین ترتیب تعهد مجدد دولت را به اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول اعلام داشت.

همزمان با اظهارات «نوربخش»، مجلس اسلامی نیز بلافاصله طرح خصوصی‌سازی و واگذاری هر چه بیشتر بخش‌های تولیدی کشور و حتی خدمات عمومی به بخش خصوصی را در دستور کار خود قرار داد. این شتاب مجلس بدون تردید، در تفاهم با دولت رفسنجانی صورت گرفته است. تفاهمی، که بازگشت نوربخش به صحنه، از نمودهای بارز آنست. جناح حجتیه-رسالت، که مجلس را دراختیار دارد، کوچکترین اختلافی برسر اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول با دولت ندارد، فقط نگران ایجاد تغییرات در اجرای برنامه ارتجاع مذهبی حاکم بر جامعه است. شاید به همین دلیل باشد، که همزمان با طرح لایحه خصوصی‌سازی در مجلس اسلامی، که سمت و سوی آن از سوی رئیس مجلس، «ناطق نوری»، در نطق‌های اخیرش طی سفرهای ظاهرا انتخاباتی (ریاست جمهوری) با لزوم حذف سوبسیدها، مشخص می‌باشد، لایحه جلوگیری از برنامه‌های ماهواره‌ای نیز در دستور کار مجلس قرار گرفت.

در آستانه کنار رفتن «عادلی» از ریاست کل بانك مرکزی و جانشین شدن «نوربخش» در این سمت، از سوی «عادلی» حقایقی پیرامون وضع اقتصادی کشور و بدهی‌های دولت رفسنجانی افشاء شد، که در نوع خود قابل توجه است. «عادلی»، که برای فرار از تکرار دقیق ارقام بدهی دولت، در واقع تائید اخبار مخالفان دولت طی ماه‌های گذشته، بجای دلار امریکا از پوند انگلستان در سخنان خود استفاده می‌کرد، گفت: «حجم بدهی‌های ایران بین ۱۸ تا ۱۹ میلیارد پوند است، که نیمی از آن دراز مدت و بقیه کوتاه مدت است». عادلی، حتی در همین قسمت نیز دو نوع بدهی‌های دولت را چنان یکسان اعلام داشت، که در بخش دیگری از اظهارات خود، ناچار به تناقض‌گوئی شد.

او در بخش دوم اظهاراتش گفت: ۷۰٪ از ۷٫۵ میلیارد پوند «او گفته بود نیمی از بدهی ۱۸-۱۹ میلیارد پوندی دولت کوتاه مدت است»! قروض کوتاه مدت دولت، زمان‌بندی شده است و درباره ۳۰٪ بقیه آن سرگرم مذاکره هستیم». بدین ترتیب بدهی درازمدت ایران نه ۹ تا ۹٫۵ میلیارد پوند، بلکه ۱۱ تا ۱۱٫۵ میلیارد پوند است. این ۱۱ تا ۱۱٫۵ میلیارد پوند باضافه ۷٫۵ میلیارد پوند، همان بیش از ۳۰ میلیارد دلار بدهی است، که عادلی می‌خواهد زیر چتر حفاظتی رقم ۱۹ پنهانش کند. و این تازه درحالی است، که قرض صداقت و امانت‌داری را در این اظهارات درنظرداشته‌باشیم، چراکه درغیراینصورت (که بسیار هم محتمل بنظر می‌رسد)، این رقم بین ۳۵ تا ۴۰ میلیارد دلار در حدس و گمان است.

آقای «عادلی»، که به شیوه میدان‌داران میدان تربار تهران در مصاحبه با هفته‌نامه «پترولیوم ارگوس» آمار مورد اشاره در بالا را ارائه داده بود، چنان درباره یك میلیارد پوند (بین ۱۸ تا ۱۹) صحبت کرد، که گوئی مثلا ۱۸-۱۹ لنگه پیاز انباری راحدس می‌زند. او فراموش می‌کند، که یك میلیارد پوند، رقمی است، که در بسیاری ازکشورهای جهان سوم، بودجه سالانه یك کشور است.

www.iran-archive.com

**از کدام موضع برای نشریه «دنیا» سرمقاله می‌نویسند؟**

# از «در» نشد، از «پنجره»!

ع. فرهاد

یکی از پیروزی‌های بزرگ حزب ما در سال‌های اخیر، پاسخ منفی توده‌ای‌ها به کوشش برای ایدئولوژی‌زدائی از حزب بود. این کوشش بصورت علنی با انتشار طرح اساسنامه و برنامه برای حزب توده ایران در «نامه مردم» شماره ۲۴۰ آغاز شد. این «طرح»، نه به تصویب کمیته مرکزی حزب توده ایران و نه هیئت سیاسی منتخب پلنوم فروردین ماه ۶۹ رسیده بود.

در دوران اخیر، هر بار که با مرور گذشته، بمنظور هشدار باش از سقوط در دام اشتباهات آینده، بر مسئله توطئه ایدئولوژی‌زدائی از حزب توده ایران سخن به میان آمده است، اینجا و آنجا می‌پرسند: این موضوع حالا، که در برنامه و اساسنامه رسمی حزب گنجانده نشد، دیگر چه جای بحث دارد؟

معترضین به طرح موضوع، عمدتاً از عنوان شدن مسئله «طرح پیشنهادی برنامه و اساسنامه فاقد جهان‌بینی، برای حزب توده ایران در «نامه مردم»» در مقالات «راه توده» گله دارند. این گروه از علاقمندان به مباحث تئوریک و حوادث ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، از جمله و از صداقت می‌گویند و به ما می‌نویسند: گیریم، که این طرح در ارگان مرکزی حزب توده ایران و حتی به قلم و نگارش دبیر دوم وقت حزب منتشر شد، اما دیدیم و دیدید، که بدنه آگاه حزب، با این طرح مخالفت کرد و سرانجام نیز در کنگره سوم حزب، که چند سال پیش در مهاجرت تدارک دیده و برگزار شد، به این طرح رای مخالف داده شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی حزب، حفظ شد. بنابراین طرح مسئله بصورت تکراری در «راه توده» را می‌توان صرفا یک جنگ تبلیغاتی قلمداد کرد، که اهداف شخصی در آن، بر اهداف دیگر برتری دارد.»

بنظر نگارنده، که به نوعی در طرح موضوع در «راه توده» پیگیر بوده‌ام، این پاسخ و ایراد به «راه توده» و اشارات مکرر به توطئه ایدئولوژی‌زدائی از حزب توده ایران، با نوعی ساده‌نگری نسبت به اصل و ماهیت موضوع همراه است. از این رو این پرسش بجاست:

آیا خطر درغلطیدن به راست، خطر ایدئولوژی‌زدائی از جنبش کارگری و خطر از دست دادن هویت حزب توده ایران، که برپایه ارزیابی طبقاتی پدیده‌های اجتماعی قرار دارد، با رای منفی به «طرح» فوق‌الذکر، دیگر وجود ندارد؟ متاسفانه پاسخ این پرسش منفی است!

نباید به آسانی تصور کرد، که مسئله، با یک نشست و برخاست و گنجایده شدن یک جمله در اساسنامه حزب، پایان یافته و باید همه نگرانی‌ها را خاتمه یافته تلقی کرد، و چون عده‌ای بدلائل زیر نمی‌توانند و نمی‌خواهند آنرا فراموش کنند، پس کدام دلیل، جز جنگ «تبلیغاتی» و «مقامی»، انگیزه این ستیز قلمی است؟ دلائل کدامند؟

آشفته فکری ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تبلیغات و توطئه‌های جنون‌آسای مدافعان و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری، نه تنها پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم خاتمه نیافته، کمتر نشده، بلکه تشدید نیز شده است. آنها از بمباران پایه‌گاه‌های مقدم فکری کمونیست‌ها لحظه‌ای غفلت نمی‌کنند و تلاش می‌کنند، تا اگر نمی‌توانند آنها را بکلی از مسیر دور سازند، حداقل گمراهی فکری را در آنها موجب شوند و ابزار ایدئولوژی را از آنها گرفته و خلع سلاح فکری کنند. چنین شرایطی است، که در صفوف احزاب کمونیست -از جمله حزب توده ایران- کسانی پیدا می‌شوند، که به حفظ ایدئولوژی حزب نیزدریک مقطع معین، آگاه ویا ناآگاه، رای داده‌اند، اما در عمل یا آنگونه می‌نویسند و تبلیغ می‌کنند، که پیشتر نیز بدان معتقد بودند، اما شرایط را مناسب طرح نظراتشان تشخیص نداده بودندو یا بعداً، بر اثر بمباران فکری ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری، خواسته و ناخواسته، به بلندگویان آنها در جنبش چپ تبدیل شده‌اند.

شاید کسانی به درستی و از سرنگرانی سئوال کنند: مگر شما مخالف اظهارنظر دیگران هستید؟ اگر اینگونه است، پس چرا، یکی از دلائل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را همانا جلوگیری از بروز علنی و برخورد اندیشه‌ها طرح می‌کنید. این دلهره و سئوال بجائی است، اما توجه به نکات زیر ضروری است:

الف- ما بارها تکرار کرده‌ایم، که استحاله جهان‌بینی هرگز به معنی آزادی عقیده در حزب نیست و نباید هم باشد. توده‌ای‌ها باید بر سر چگونگی و متدولوژی «درک تئوریک» جهان پیرامون توافق داشته باشند، اگر نمی‌خواهند حزب را به یک جریان التقاطی تبدیل سازند. این وضع دقیقا در احزاب مدافع سرمایه‌داری نیز رعایت می‌گردد.

آزادی بیان و عقیده را باید برای هر حزب، از جمله حزب ما، با اتکاء به درک تئوریک مورد توافق، پذیرفت و نه در خارج از آن. برای ما این نقطه اتکاء مارکسیسم-لنینیسم است. بهمین دلیل است، که نمی توان نوشت: «لنین زیست، می‌زید و خواهد زیست»، اما در عمل به گونه دیگری -کاملا متفاوت- تبلیغ و عمل کرد. در نتیجه برخورد اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند به معنی نفی ایدئولوژی -در عمل- باشد.

ب- وقتی کسانی سکان هدایت یک حزب را بدست می‌گیرند، اما جهان‌بینی «خود» را در عمل تبلیغ می‌کنند، حتی اگر به نقل قول‌های لنین و مارکس هم نوشته‌های خود را مزین کنند، مسئله دیگر بکلی با قبول فضای آزاد اندیشه و برخورد آزاد عقاید و نظرات تفاوت می کند. این افراد در واقع به جای همه اعضای حزب و جنبش، -به نوعی- تعیین تکلیف و مسیر می‌کنند. این دیگر آزادی نظر نیست، بلکه اعمال نظرست و نه تنها باید نسبت به آن حساس بود، بلکه باید به آن برخورد مستقیم و هشدار دهنده کرد.

اجازه بدهید، بعنوان یک نمونه برجسته از آنچه در بالا به آن اشاره شد، به‌سرمقاله‌ای استناد شود، که‌اخیراً ودرمجله«دنیا»، ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، به قلم «م. امیدوار» اشاره کنم. چرا این مقاله؟ به دو دلیل:

اول- سرمقاله نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، که روزگاری «ارانی» با وسواس درآن قلم می‌زد، باید پیوسته حساسیت برانگیز باشد.

دوم- نویسنده نمی‌تواند، از جمع تصمیم گیرندگان و تاثیرگذاران اصلی سیر و سرگذشت مرکزیت کنونی حزب نباشد.

با اشاره به چند نکته‌ای، که از این سر مقاله برگزیده‌ام، قصد دارم نشان بدهم، که ترک مواضع ایدئولوژیک در حزب توده ایران در عمل -علیرغم رای به آن در اساسنامه و برنامه حزب-، آگاه و نا آگاه، دنبال و پیگیری می‌شود و بهمین دلیل، مسئله برخورد به طرح پیشنهادی برای خلع سلاح ایدئولوژیک حزب، همچنان یکی از عرصه‌های پیکار فکری-قلمی در درون حزب توده ایران است، که بنظر نگارنده تا سال‌ها ادامه خواهد یافت.

موضوع و انگیزه نویسنده سرمقاله نشریه «دنیا» شماره ۳ (۱۳۷۳)، «م. امیدوار»، با عنوان «چه می‌توان کرد؟»، ظاهرا مسئله مهم ائتلاف نیروها برسر ضرورت «برقراری دمکراسی» در ایران است. موضوعی، که در «منشور آزادی» منتشره در «نامه مردم» نیز منعکس است و هدف از آن ایجاد یک «ائتلاف همه جانبه» است. در واقع موضوعی، که در بسیاری از نشریات اپوزسیون ج.ا. در سال‌ها و بویژه ماه‌های اخیر، منعکس است.

نویسنده مقاله، «م. امیدوار»، که عمده‌ترین تضاد جامعه ایران در انقلاب بهمن، یعنی «تضاد خلق با امپریالیسم»، یعنی جنبه «ملی» انقلاب را هنوز هم درک نکرده است و آنرا، مانند نوشته یک سال پیش خود («درس‌های انقلاب» در «دنیا» شماره ۱) تکرار می‌کند (مراجعه کنید به نوشته «حساب ویژه برای رهبری باز نکنیم» «راه توده» شماره ۱۲، شهریور ۱۳۷۲)، مسائلی را در نوشته اخیر خود مطرح می‌سازد، که باید آنها را در بهترین حالت بیان کامل سردرگمی سیاسی و تئوریک دانست و یا آنها را یک کوشش پوشیده برای تحمیل نظرات لیبرالی در حزب توده ایران ارزیابی کرد.

نتیجه این سردرگمی، ارائه ارزیابی‌ای از اوضاع فعلی ایران و شرایطی است، که کمتر نشانه‌ای از ارزیابی طبقاتی از جامعه امروز ایران دارد. هدف در نوشته حاضر برخورد به نظرات سیاسی، فرمول‌ها و واژه‌ها و مقولات از نوع «بورژوائی بوروکراتیک»(؟) بکار برده شده در نوشته اخیر، نیست، که با نظرات و برداشت‌های مارکسیستی سنخیتی ندارند. بلکه، هدف از این نوشته، کوشش برای نشان دادن متدولوژی و شیوه تفکر غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی در این نوع نوشته‌هاست.

مقاله، برای جلوگیری از ظهور هر نوع تردیدی در ذهن خواننده در باره غیر علمی و غیر مارکسیستی بودن مطالب مورد بررسی و اشاره‌اش، تنها به انتخاب عنوان «چه می‌توان کرد؟» (ظاهرا با امید تداعی عنوان کتاب مشهور لنین «چه باید کرد؟») بسنده نمی‌کند، بلکه، با این نقل قول زیر از لنین، نوشتهٔ خود را آغاز می‌کند: «... پیروزی انقلاب در گرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای پیکار در راه تحقق خواست‌های .... انقلاب است. و این اکثریت عظیم، یا باید فقط از یک طبقه و یا از طبقات گوناگونی، که چند هدف مشترک دارند، تشکیل شده باشد...»

موضع لنین روشن و طبقاتی است. اما این موضع، با موضع «م. امیدوار» ارتباطی ندارد! بنظر لنین پیکار انقلابی یا «ناب» است، یعنی پیکار یک

www.iran-archive.com

طبقه -مثلا طبقه کارگر و متحدان نزدیک آن- و یا این پیکار با شرکت طبقات متفاوت اجتماعی صورت می‌گیرد، و بیان کننده یک جنبش «غیرناب» است. هدف چنین انقلابی در وهله اول، همانطور که لنین می‌گوید، دسترسی به «اهداف مشترک» طبقات متفاوت در مرحله تاریخی معین است.

بعبارت دیگر، در یک انقلاب «غیر ناب»، برای نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب، در یک مقطع تاریخی، برخی «اهداف مشترک» برجسته می‌شوند و به تضاد عمده و اصلی «پیکار انقلابی» تبدیل می‌گردند. تا اینجا قطعا اختلاف عمده‌ای بین درک مارکسیستی و درک مطرح شده درمقاله «چه می توان کرد؟» وجود ندارد.

اما آیا این فرمول لنین به معنی آن است، که موارد «اختلاف»، یعنی «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب «غیرناب»، دیگر وجود ندارند و عمل نمی‌کنند؟

آیا در جریان انقلاب بهمن ۵۷، این موارد «اختلاف» و «منافع خاص طبقاتی» اقشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب، با وجود نکات مشترک، وجود نداشتند و عمل نکردند؟ البته چنین نیست و نمی‌تواند باشد! نکته‌ای، که م. امیدوار»، ظاهرا آنرا درک نکرده است.

از آنجا که مضمون برخورد طبقاتی لنین، مورد توجه مقاله «چه می‌توان کرد؟» نیست، نویسنده نمی تواند هم واقعیت موجود در اپوزسیون ایران را با این نقل قول («سیتات») در ارتباط قرار دهد. از اینرو این پرسش برای نویسنده مطرح نمی‌گردد، که چرا «نیروهای سیاسی کشور ما» پس از سال‌ها نتوانسته‌اند «لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای ... بدور افکندن .... اختلاف .... بردارند...»؟ پاسخ روشن است: «نیروهای سیاسی کشور ما» یک دست و «همه نماینده یک طبقه» نیستند، و لذا، بعنوان شرکت کنندگان در یک جنبش «غیرناب»، در عین دارا بودن «چند هدف مشترک»، دارای «منافع خاص طبقاتی» خود نیز هستند.

البته نویسنده در جمله فوق، که نگارنده آنرا بطور کامل در زیر می‌آورد، «اختلاف‌ها» را در عین «مخرب» بودن، «اغلب پیش‌پا افتاده و غیرعمده» ارزیابی می‌کند. اما این ارزیابی تغییری در واقعیت امر نمی‌دهد، که این اختلافات گویا «پیش‌پا افتاده و غیر عمده»، در واقع همان «منافع خاص طبقاتی» هستند، که مانع آن می‌شوند، که مثلا «سلطنت‌طلبان» و یا حتی «مشروطه‌خواهان» بتوانند «چپ» را بدون مرزبندی طبقاتی تحمل کنند، چه رسد به اینکه با آنها به «تفاهم واقعی و بنیادین» (توجه شود، «بنیادین»!) برسند، آنطور که نویسنده مقاله «چه می توان کرد؟» می‌طلبد!

سردرگمی تئوریک حاکم بر مقاله «چه می توان کرد؟» از آن فراتر است، که نویسنده مفهوم عمیق‌تر درک لنین را از یک انقلاب «غیرناب» دریابد. اگر چنین بود، مقاله دچار این توهم ضد لنینی نمی‌شد، که صحبت لنین از شرکت «طبقات گوناگونی، که (در یک روند انقلابی غیرناب) چند هدف مشترک دارند»، را با صحبت درباره طبقاتی، که می‌توانند علاوه بر اهداف کوتاه مدت و گذرا، به ائتلاف‌های دوران‌ساز، برپایه توافق‌های «بنیادین» نیز دست یابند، و بمثابه متحدان طبقاتی یک دوران طولانی نبرد اجتماعی عمل کنند، مخلوط کند.

این تصور نویسنده مقاله، که طبقات مورد نظر لنین، گویا «نیروهای سیاسی» همگونی را تشکیل می‌دهند، که جدا از ماهیت و «منافع خاص طبقاتی» خود، می‌توانند، علاوه بر تفاهم روی نکات گذرا و «پیش‌پا افتاده» و «غیرعمده»، به توافق‌های وسیع‌تر و حتی به «تفاهم بنیادین (!)» دست یابند، در واقع هسته مرکزی سردرگمی تئوریک ارزیابی از شرایط حاکم بر ایران پس از پیروزی انقلاب بهمن است. همین درک نادرست موجب می‌شود تا «عمده‌ترین تضاد» جامعه فعلی ایران و در نتیجه نیافتن متحدان واقعی برای زحمتکشان و انقلابیون در این مرحله از رشد انقلاب نزد «م. امیدوار» غیرقابل درک شود. در واقع، چگونه می توان نیروهای میهن دوست، ملی و «چپ»، از جمله و بویژه حزب توده ایران را با ارتجاع خارج از کشور در یک سوی سنگر انقلاب و در کنار ارتجاعی، که اختلافش با ارتجاع داخل کشور، تنها برسر آنست، که چرا دست آنها را از غارت کوتاه کرده‌اند، تصور کرد.

به متن مورد بحث در مقاله «چه می‌توان کرد؟» باز گردیم، آنجا که نویسنده در توضیح «منشور آزادی»، «به مثابه کارپایه پیشنهادی حزب برای یک ائتلاف همه جانبه، فراگیر و در عین حال مبتنی بر اصول و چارچوب‌های دمکراتیک...»، به توضیح «مواضع و دیدگاه‌های ما (توجه شود، منظور از «ما»-حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است!) در شرایط بسیاردشوار و حساس کنونی» می‌پردازد و با دل‌نگرانی می‌نویسد: «به گمان نگارنده، اگر نیروهای سیاسی کشور ما (توجه شود: بدون هیچ حد و مرزی!) نتوانند لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای درهم شکستن بن‌بست کنونی و به دور افکندن بیش از ده سال اختلاف‌های مخرب و اغلب پیش‌پاافتاده و غیر عمده بردارند، بی‌شک باید منتظر سرنوشتی دردناک‌تر و اسف‌بارتر برای میهنمان باشیم.» و با نگاه سرزنش‌آمیز به توده‌ای‌های پایبند به ایدئولوژی مارکسیستی، اضافه می‌کند: «هنگام آن فرا رسیده است، که فرای مصلحت‌های کوته‌بینانه، و «فرقه‌گرایانه-تشکیلاتی» اندیشید و راه را برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین، که براساس آن بتوان آزادی و دمکراسی (مافوق و غیرطبقاتی در طراز «منافع همه بشری» -از جمله تز های گرباچف-) را به میهن دربندمان بازگرداند، گشود.»

بدیهی‌است، که با یک‌چنین درک غیرطبقاتی است، که «تضاد عمده» کنونی در جامعه، برای نویسنده مقاله باعنوان دهن پرکن «چه می‌توان کرد؟»، در نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، دیگر تضاد منافع بین خلق و نیروهای انقلابی از یک سو، با ضد انقلاب داخل و خارج از کشور، از سوی دیگر، نیست.

از اینرو است، که برای نویسنده مقاله، به زانو درآمدن توده‌ها در برابر بخشی از ارتجاع، که فعلاً با بخش دیگری از ارتجاع در اختلاف روبنائی است، نه تنها ممکن، بلکه «برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین» ضروری نیز هست، تا «بتوان آزادی و دمکراسی را به میهن در بندمان بازگرداند.»!

البته چنین خوش خیالی غیرطبقاتی را آن متحدانی، که مورد نظر نویسنده هستند، ندارند. همانها، که از هر دو جمله‌ای، که در مهاجرت از دهانشان خارج می‌شود، یکی در وصف دمکراسی است!

بگذارید نمونه جالب و آموزنده‌ای را ذکر کنیم. (اگر در اینجا از شخصی اسم برده می‌شود، بدون تردید، برخورد شخصی و یا نفی شخصیت او نیست، بلکه بعنوان نماینده یک جریان سیاسی متکی به حفظ مرزبندی‌های طبقاتی است.) جناح مشروطه خواه، که سعی دارد صف خود را از صف سلطنت‌طلبان درآتشه جدا نگاه دارد، بدون لحظه‌ای درنگ حامی اقتصاد سرمایه‌داری است و درک عمیق طبقاتی از مقوله آزادی‌ها و «دمکراسی» دارد.

آقای «داریوش همایون»، بعنوان نماینده صاحب نظر و دمکرات منش این جریان، وقتی سخن از آزادی‌ها می‌گوید، می‌داند خط کش را کجا بگذارد و خط مرز طبقاتی را بکشد. همان خط‌کشی، که نویسنده سرمقاله «دنیا» فراموش می‌کند، هنگام مقاله‌نویسی کنار دستش بگذارد. او در مصاحبه رادیوئی، و نه در مقاله‌ای، که سرفرصت نوشته می‌شود، نیز غافل از دفاع از «منافع» خاص طبقه خود نیست. او در مصاحبه رادیویی با «صدای ایران» (لوس‌آنجلس)، که در نشریه «نیمروز» (شماره ۷۷، مرداد ۷۳) درج شده است، به پرسش در مورد «اهداف مشترک» در بین اپوزسیون پاسخ می‌دهد و -در هم‌نوائی با نویسنده مقاله مورد بحث ما- می‌گوید: «... مردم برما نخواهند بخشید، که‌دراین شرایط حساس، برسر اختلافات‌جزئی بحث کنیم» و مثل آنکه به پرسش «م. امیدوار» پاسخ می‌دهد، اضافه می‌کند «به نظر بنده، اول باید راه‌های عملی را برای همکاری نیروهای اپوزسیون پیدا کرد...». او اما به اینجا بسنده نمی‌کند و با توجه به «منافع خاص طبقاتی» مشروطه‌خواهان، و با وجود همه سنگی، که در دفاع از «دمکراسی» برسینه می زند، حتی در مصاحبه رادیوئی نیز فراموش نمی‌کند، که اضافه کند: «... البته نیروهای آزادی‌خواه و ملی (!)، زیرا همه نیروهای اپوزسیون -البته در حال حاضر (این شرط زمانی، یعنی انتظار باز هم عقب نشینی، باز هم تسلیم بیشتر!)- در این همکاری نمی‌توانند شرکت کنند. فقط آنها، که اعتقاد به این اصولی، که بیان شد، دارند، می‌توانند همکاری نمایند...»

این بیان صریح جای هیچ تردیدی در درستی نظر لنین باقی نمی گذارد، که در انقلابات «غیرناب»، «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده، گم و محو نمی‌شوند، بلکه مداوما عمل می‌کنند.

آیا این درک صریح را می‌توان در مقاله «چه می‌توان کرد؟»، نیز یافت؟ پاسخ منفی است!

به این درک نویسنده مقاله، که «منافع خاص طبقاتی» را اختلافات «پیش و پا افتاده و غیر عمده» ارزیابی می‌کند، و بابکار گرفتن و تائید ضمنی فرمول «فرقه‌گرایانه-تشکیلاتی» از ادبیات سرمایه‌داری علیه نیروهای ترقی‌خواه، دفاع از منافع زحمتکشان را «مصلحت‌های کوته‌بینانه» می‌داند و در جستجوی یافتن تفاهم «بنیادین» در یک «انقلاب غیرناب» است، چه عنوان محترمانه‌ای می‌توان داد، جز عنوان «درک غیرطبقاتی»؟!

به‌واقع باید از خود پرسید، که چرا از یکسو بحث بر سر اساسی‌ترین مسائل حزب و جنبش توطئه اعلام می‌شود، اما در عوض امکانات انتشاراتی حزب برای این نوع تبلیغات دراختیار نویسندگانی قرار می‌گیرد، که شاید انگشت سبابه خود را در شرایطی برای حفظ جهان‌بینی حزب بالا برده باشند، اما در خفا و در ادامه خط واقعی خود، با کمک دیگر انگشتان، قلم بدست گرفته و این‌چنین می‌نویسند؟ گیریم، که در بسته است، پنجره‌ها، که بازاند!

www.iranarchive.com

# «ثبات» و «وحدت»، آنگونه که باید باشد!

ع. فرهاد

• برخلاف برخورد ایدآلیستی، که پدیده‌ها را یکدست و همگون تصور می‌کند-«شب، شب است و روز، روز»- برخورد دیالکتیکی به پدیده‌ها، یعنی دیدن حرکت، تغییر، شدن و نسبی بودن آنها، دیدن تغییر مداوم آنها و شناختن نیروهای درونی تغییر و نحوه عمل خلاقه این نیروها.

توان نیروی خلاقه درونی پدیده‌ها از چه روندی ناشی می‌شود؟ برخورد دیالکتیکی اضداد در یک پدیده و یا سیستم، توان نیروی درونی آنها برای تغییرات کمی و کیفی است. جمع اضداد، برخورد آنها، و سنتز بیرون آمده از این روند، زمینه‌های ضروری، شرط و چگونگی روند ثبات و استحکام هر پدیده و سیستم را تشکیل می‌دهند.

در دوران تغییرات کمی در یک سیستم رشد یابنده، یعنی در دوران برخود تضادهای «آشتی‌پذیر»، این برخورد و سنتزهای منتجه از آن، شرط ثبات در دور تکاملی کمی و رفرمیستی سیستم و یا پدیده است.

تغییرات کیفی (انقلابی)، که بیان برخورد و حل تضاد «آشتی ناپذیر» در یک سیستم است، بنوبه خود شرط ثبات «روند رشد تکاملی تاریخی» سیستم از مرحله مادون‌تر به مرحله رشد یافته‌تر در دور تسلسل رشد تاریخی تکامل کیفی سیستم‌ها -حقیقت تاریخی- است.

• یکی از اشتباهات در کشورهای سوسیالیستی، که به یکی از علل ملی فروپاشی آنها تبدیل شد، آن بود، که کمونیست‌ها استحکام و ثبات سیستم را مبتنی بر یکپارچگی (مونولیستی) غیر دیالکتیکی آن، و در تحلیل نهائی یک ثبات ایدآلیستی تصور کردند. روز را روز و شب را شب اعلام کردند و گفتند، که مردم این کشورها یکبار برای همیشه سوسیالیسم را انتخاب کرده‌اند. این برخورد ضد دیالکتیکی موجب آن شد، که بروز هر نوع نظر و عقیده را ضد سیستم، ضد ثبات و استحکام آن و توطئه دشمن اعلام داشتند. این درحالی بود، که شبانه روز در مدارس و دانشگاه‌ها شیوه تفکر علمی، یعنی شیوه دیالکتیکی شناخت پدیده‌ها و تغییرات آن آموزش داده می‌شد، و این آموزش مداوما اثبات می‌کرد، که حفظ ثبات و استحکام درونی سیستم را برخورد اضداد و رشد آنها به سنتزهای نوین تشکیل می‌دهد.

• دیالکتیک می‌گوید «وحدت اراده و عمل» پایه و اساس استحکام و قدرت خلاقه حزب زحمتکشان است.

این شناخت به چه معنی است؟

به این معنی است، که نگرش «تئوریک» واحد حزب - شناخت ماتریالیستی از تاریخ و درک دیالکتیکی جهان-، سلاح اندیشه، تجزیه و تحلیل مشترک «پیشقراول تئوریک جامعه» است، تا بتواند درباره پدیده‌های جاری- سیاسی در جامعه، پس از طی یک روند جدل دیالکتیکی، از یک دید و درک مشترک و یکپارچه (مونولیستی) دیالکتیکی (زنده، فعال و خلاق) برخوردار شود. این درک و شناخت واحد تئوریک پدیده‌ها، سلاح برآئی برای عمل یکپارچه وخلاق حزب است، برای رسیدن به اهداف دور و نزدیک، تاکتیکی و استراتژیک. در چنین شرایطی «وحدت اراده و عمل» در حزب پدید می‌آید و تداوم آن تامین می‌گردد.

دستیابی به وحدت «اراده» و سپس «عمل»، از طریق برخورد ایدآلیستی به پدیده‌ها، ممکن نیست، زیرا برخورد ایده‌آلیستی، همانطور که در بالا توضیح داده شد، ثبات پدیده را یک ثبات «مونولیستی» مرده و متحجر شده درک می کند، که از طریق دفع مکانیکی و بریدن و قطع کردن ناهمگونی («دگراندیشی») بدست می‌آید، و نه برخورد دیالکتیکی تضاد ناهمگون‌ها و «غیر یک دست‌ها».

• یکی دیگر از درس‌های «فروپاشی» برای مارکسیست‌ها آنست، که در شرایط غیر عادی و «استثنائی»، یعنی در دورانی، که مدعیان پایبندی به دیالکتیک، بطور ناهوشمندانه ایدآلیستی بیاندیشند و بر این پایه عمل کنند، می‌تواند جمع انبوه تضادهای آشتی‌پذیر در یک سیستم، یعنی تضادهائی، که در آن سیستم قابل حل هستند و در واقع وظیفه ثبات سیستم را در دوران رشد کمی سیستم تامین کنند، نیز به طراز تضادهای آشتی‌ناپذیر رشد کرده و همانند این تضادها «فروپاشی» (نه تغییر انقلابی) سیستم را موجب گردند.

• به این پرسش باید پاسخ داد، که آیا جز راه حل دیالکتیکی برخورد نظرات و عقاید در درون حزب، راه دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر»، و از این طریق «وحدت عمل» وجود دارد؟

هدف مخالفت با بحث و کنکاش در درون حزب، دسترسی به کدام «وحدت نظر» را هدف خود قرار داده است؟ وحدت نظر دیالکتیکی، یا وحدت نظر ایده‌آلیستی «شب، شب است و روز، روز»؟

• تفاوت نیروی نو و کهن در آن نیست، که یکی خود را نیروی مترقی و دیگری محافظه‌کار می‌داند و یا نمی‌داند. این تفاوت در آن است، که آیا نیروی نو قادر است پدیده‌ها را با ابزار فکری-تئوریک خود بشناسد (تئوری شناخت) و روند دیالکتیکی رشد آنها را تشخیص دهد و در این جهت عمل خود را سازمان دهد؟ و از این طریق رابطه دیالکتیکی بین «وحدت اراده» و «وحدت عمل» را تامین و ثبات سیستم و توان خلاق آنرا ممکن سازد؟ در غیر اینصورت، آن نیروئی، که خود را «نو» می‌نمایاند نیز، همانند نیروی کهن، عمل خواهد کرد و اجباراً نمی تواند از ابزاری غیر از ابزار متحجری نظیر «اطلاعیه»، «حکومت نظامی»، برخورد مکانیکی و جراحی، از ابزار دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر» سود گیرد. و «وحدت اراده و عمل» مطلوب خود را، به امید «ثبات» سیستم، بدست آورد.

تفاوت نمی‌کند، که این «نو» -و در واقع همان «کهن»-، که از نظر تئوریک آشفته فکر است، در حکومت باشد و یا نباشد. شیوه عمل با توجه به وسعت امکانات و عرصه عمل یکسان است.

«نو»، حتی اگر تابلوی مارکسیسم رابه گردن آویخته کند نیز، «نو» نیست، اگر قادر نباشد تئوری را در عمل پیاده کند و از این طریق پایبندی عملی خود را نسبت به آن اثبات کند.

# در اطراف ایران چه می گذرد

* اتحادیه عرب، در یک بیانیه آشکارا تحریک‌آمیز بار دیگر اعلام داشت، که جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی متعلق به ابوظبی است و ایران باید این مالکیت را بپذیرد.

* همزمان با این بیانیه، در روسیه رهبر ناسیونالیست‌های روس، «ژیرنفسکی»، که آشکارا به طبل جنگ می‌کوبد، اعلام داشت، که دریای خزر در حوزه امنیت و منافع روسیه قرار دارد و از این لحاظ به روسیه تعلق دارد!

* نماینده دائمی امریکا در سازمان ملل، بنام «اولین اولبرایت» با یک پیام محرمانه وارد باکو شد و آنرا تسلیم «حیدرعلی‌اف»، رئیس جمهور آذربایجان، کرد. وی سپس با وزیرخارجه و رئیس مجلس آذربایجان بطور جداگانه ملاقات و گفتگو کرد. رادیو باکو در ارتباط با این سفر و هدف از آن نوشت، که هماهنگی‌های سیاسی-اقتصادی و نظامی لازم بین امریکا و آذربایجان در دستور کار بوده است.

* مانور مشترک ارتش روسیه و ارتش امریکا در کوه‌های اورال روسیه برگزار شد. انگیزه این مانور، که با مخالفت بسیاری از احزاب و سازمان‌های مترقی روسیه و حتی مردم عادی منطقه اورال روبرو شده است، ایجاد هماهنگی لازم بین قوای نظامی دو کشور برای واکنش سریع، بمنظور حفاظت از سلح، اعلام شده است!

در تشریح این مانور، مطبوعات روسیه نوشتند، که هدف، خنثی‌سازی فعالیت‌های چریکی، هنگام حضور ارتش کشورهای عضو طرح همکاری برای صلح پیمان نظامی ناتو، بوده است. براساس این طرح، ارتش اشغالگر باید مقاومت‌های توده‌ای را درهم بکوبد و از سوی دیگر یک واحد پلیس محلی را برای کنترل قوانینی، که وضع می‌شوند، تشکیل داده و حمایت کند.

* در سراسر افغانستان، تقسیم مناطق نفوذ بین گروهبندی‌های سیاسی-نظامی این کشور همچنان ادامه دارد و در استان «لوگر» و «پکتیا» اخیرا دست بدست شده است و جاده ارتباطی کابل به پاکستان بطور کامل در کنترل طرفداران «گلبدین حکمتیار» قرار گرفته است، که خود پشتوست و طرفدار پشتونستان بزرگ (مرکب از دو منطقه پشتونشین افغانستان و پاکستان) است. کابل، علیرغم همه طرح‌هایی، که برای تشکیل اجلاس ریش سفیدان سراسر کشور («لوئی‌جرگه») ارائه می‌شود و جلساتی، که در مناطق مختلف نظیر هرات و به ابتکار برخی گروه‌های متخاصم تشکیل شده و یا وعده تشکیل آن داده می‌شود، همچنان زیر گلوله‌باران، راکت‌باران و حتی بمباران هوائی نیروهای متخاصم بسرعت نابود می‌شود.

www.iran-archive.com

# سوسیال دمکرات ها و بلوک چپ، دو پیروز بزرگ انتخابات سوئد

سوئد - احمد

انتخابات سراسری در سوئد، با پیروزی مهم سوسیال دمکرات‌ها و همچنین بلوک چپ پایان یافت. همه ناظران سیاسی، نتیجه این انتخابات را یک شکست بزرگ برای بلوک راست، که دولت را از سال ۱۹۹۰ دراختیار داشت، ارزیابی کرده‌اند.

حزب «دمکراسی نو»، که فاشیست‌ها و راستگرایان در آن نفوذ بسیار داشتند، در این انتخابات تنها ۱٫۲٪ رای آوردند و بهمین دلیل از حضور در پارلمان محروم شدند.

این انتخابات روز یکشنبه ۱۸ سپتامبر به پایان رسید و مطبوعات صبح روز ۲۰ سپتامبر نتایج قطعی آنرا بشرح زیر و با تحلیل و تفسیرهائی، که عمدتا ناشی از پیروزی، تا حدودی غیرقابل پیش‌بینی، بلوک چپ و دلائل پیروزی چشم‌گیر سوسیال دمکرات‌ها بود، منتشر کردند. براساس این آمار، سوسیال دمکرات‌ها ٤٥٫٤٪ رای آوردند، که این آراء ۷٫۷٪ نسبت به ۳ سال پیش بیشتر است و به این ترتیب، این حزب دولت آینده سوئد را در ائتلاف با احزاب کوچك می‌تواند تشکیل دهد.

تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات از ۸ میلیون جمعیت سوئد ۸۷٫۲ درصد بود، در حالیکه در انتخابات گذشته این رقم ۸٦٫۷ درصد بود. احزاب محافظه‌کار، مرکز، مردم و دمکرات مسیحی، که ائتلاف دولت پیشین بودند، به ترتیب ۲۲٫۲، ۷٫۷ و ٤٫۱ درصد رای آوردند و بازنده بزرگ این انتخابات محسوب می‌شوند. بلوک چپ، مرکب از کمونیست‌های سابق سوئد، در این انتخابات ٦٫۲ درصد رای آورد، که همه ناظران آنرا یك پیروزی بزرگ برای چپ ارزیابی می‌کنند. حزب سبزها نیز، که طرفدار محیط زیست است، در این انتخابات ۵٪ رای آورد و وارد پارلمان شد.

بلوک چپ (کمونیست‌های متشکل درحزب‌کمونیست سابق) با کسب ٦٫۲ درصد آراء، در واقع به بزرگترین پیروزی خود از سال ۱۹٤۸ تاکنون دست یافت.

رهبر حزب، خانم «گودرون شومان»، پس از پایان انتخابات اعلام داشت، که حاضر است با سوسیال دمکرات‌ها، کابینه ائتلافی سوئد راتشکیل دهند. هنوز از سوی حزب سوسیال دمکرات پاسخی در ارتباط با این پیشنهاد داده نشده است و در واقع هنوز تصمیم نهائی را نگرفته‌اند. این احتمال وجود دارد، که سوسیال دمکرات‌ها به کمك حزب سبزها و حزب مردم کابینه خود را تشکیل دهند. حزب مردم در ائتلاف دولت راستگرای پیشین نیز شرکت داشت، اما مواضع آنها به سوسیال دمکرات‌ها نزدیك است. این احتمال، که سوسیال دمکرات‌ها بدون بلوک چپ دولت خود را تشکیل دهند بسیار زیاد است، اماحضور بلوک چپ در پارلمان سوئد، بدون تردید در مجموع سیاست‌گذاری‌های دولت تاثیر خود را خواهد داشت.

پیروزی بلوک چپ در این انتخابات، بدون تردید ناشی ازمخالفت مردم با سیاست‌های راستگرایانه دولت پیشین و شعارهای انتخاباتی بلوک چپ بود. بلوک چپ در جریان این انتخابات عمدتا روی مبارزه با بیکاری و فقر تکیه کرد و بطور مشخص و در دفاع از کارگران و زحمتکشان سوئد خواهان کاهش ساعت کار از ۸ ساعت به ٦ ساعت بدون کاهش دستمزدها شد و بمنظور مبارزه با بیکاری، با اضافه کاری در واحدهای تولیدی، مخالفت کرد، تا بدین وسیله کارفرمایان بجای اضافه کار کارگران، (که ارزان‌تر از استخدام کارگر تمام می‌شود) ناچار به استخدام کارگران بیکار شوند. بلوک چپ همچنین با حضور سوئد در بازار مشترك اروپا مخالفت کرد و آنرا بلوکی اعلام داشت، که قصد آن حفظ شرایط نابرابر موجود بین شمال و جنوب است. بلوک چپ یك انترناسیونال را پیشنهاد می‌کند. البته همه رهبران بلوک چپ، درباره حضور یا عدم حضور در بازار مشترك اروپا نظر واحد ندارند، اما ظاهرا جناح غالب باشرکت در بازار مشترك مخالف‌است، و آنرا دنباله‌روی ازدوقدرت‌بزرگ اروپا، آلمان‌وفرانسه می‌داند. سوسیال دمکرات‌ها، در این انتخابات ضمن شعار مبارزه با بیکاری خواهان افزایش مالیات‌ها بودند و در عین حال خواهان حضور سوئد در بازار مشترك.

بصورت همزمان، انتخابات شهر و استان بنام کمون نیز برگزار شد، که در آن‌ها از میان ۲۸۸ انجمن شهر، ۱٤۵ نماینده سوسیال دمکرات برنده شدند. از جمع نمایندگان ائتلاف راست دولتی ٦۷ نماینده به این انجمن راه یافتند. در انجمن‌های استان از ۲۳ نماینده ۱۸ نماینده از سوسیال دمکرات‌ها انتخاب شدند و از ائتلاف راست فقط ۱ نماینده پیروز شد. این انتخابات نیز نشان داد، که سیاست‌های بورژوازی بزرگ در سراسر سوئد با مخالفت جدی روبروست و ضربه شدیدی به آن وارد آمده است.

قوانین محدود کننده خدمات دولتی و ضد خارجی در سه سال گذشته، که توسط حکومت دست راستی اعمال شد، از جمله دلائل شکست آنها در این انتخابات است. بلوک چپ، سبزها و سوسیال دمکرات‌ها با درك همین واقعیت، شعارها خود را در این انتخابات به نوعی تدوین کردند، که حمایت خارجی‌های مقیم سوئد را بتوانند جلب کنند و موفق نیز شدند.

---

# ۳۵میلیون امریکائی فاقدبیمه درمان اند

«کلینتون»، با وعده‌های دهان پرکن، در امریکا به حکومت رسید. مهمترین حربه تبلیغاتی او برای راه یافتن به کاخ سفید، تهیه طرح بیمه درمانی برای مردم امریکا بود. او پیش از انتخابات از رقم ۳۵ میلیون امریکایی بارها در نطق‌های خود استفاده کرد، که فاقد بیمه درمانی هستند. آن وعده‌ها، هنوز انجام نشده است، طرح بکلی کم اعتباری هم، که تهیه شده، بین کنگره و مجلس نمایندگان از یك طرف و کاخ سفید از طرف دیگر، مثل توپ فوتبال امریکایی دست به دست می‌شود!

دولت دمکرات‌ها، که برای اعزام ۲۰ هزار نظامی برای دخالت مستقیم در امور داخلی هائیتی و برپاساختن تخته پرش بعدی برای دخالت نظامی مستقل در امور داخلی کوبا، اعلام می‌دارد: «چنین اقدامی نیازمند تصویب کنگره امریکا نیست و ریاست جمهور خود می‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد». از ابتدای به قدرت رسیدن دمکرات‌ها تاکنون طرح بیمه درمانی را در امریکا، موکول به موافقت کنگره کرده است. دولت باصطلاح تلاش می‌کند، تا پیش از ارائه طرح مذکور به کنگره امریکا، نظر نمایندگان را در طرح خود بگنجاند، تا از مخالفت با آن در کنگره جلوگیری کند. هر مانعی که برداشته می‌شود، مانع دیگری از سوی نمایندگان مطرح می‌شود و در نتیجه طرح مذکور هنوز در کنگره نیز طرح نشده است.

اخیراً تعدادی از نمایندگان دمکرات کنگره با رئیس جمهور در کاخ سفید تماس گرفته و به او اطلاع داده‌اند، که طرح کاخ سفید برای بیمه‌ها، منافع بخش اعظم صاحبان صنایع و کارخانجات و کشاورزی را به خطر می‌اندازد و باید مفادی، که با منافع آنها برخورد می‌کند، از طرح مذکور حذف شود!

آنها اطلاع داده‌اند، که فقط پس از این اصلاحات، مطرح شدن طرح مذکور در مجلس و کنگره ممکن است، تا نمایندگان دیگر نظرات خود را پیرامون آنها بدهند!

کاخ سفید با این پیشنهاد موافقت کرده است و حالا قرار است طرح بیمه‌ها پس از جراحی جدید به کنگره فرستاده شود. حتی مردم امید به تصویب این طرح اصلاح شده نیز ندارند و بسیاری حدس می‌زنند، که در دوره دوم ریاست جمهوری دمکرات‌ها، نیز بار دیگر وعده اجرای طرح بیمه‌ها، از جمله موضوعات تبلیغاتی برای کاندیداها خواهد بود.

جالب‌تر از همه نقش مطبوعات و تلویزیون‌های امریکا در برابر این موضوع مهم اجتماعی است. آنها عملا با تبلیغات انحرافی و طرح اخبار جنجالی و بی‌ارزش و صحنه‌سازی در اطراف آنها، عملا مانع توجه افکار عمومی روی کارشکنی‌های کنگره و سرمایه‌داران امریکایی برای جلوگیری از تهیه و تصویب طرح بیمه‌های درمانی می‌شوند. بعنوان مثال در کوران اخبار مربوط به تماس نمایندگان دمکرات کنگره امریکا با کاخ سفید و اعلام نظرشان برای اصلاح مجدد طرح بیمه‌ها از سوی کاخ سفید، دادگاه مربوط به قتل همسر یکی از بازیکنان فوتبال امریکا را برای چندین روز چنان به مسئله روز سراسر امریکا تبدیل کردند، که همگان طرح بیمه و کارشکنی‌های کنگره را فراموش کردند!

در این دادگاه، «اُرجی- سیمیسون» یکی از بازیکنان سابق فوتبال امریکائی، متهم است، که همسر خود را بقتل رسانده است. تلویزیونها بخوبی می‌دانند، که برای مسخ افکار عمومی چه باید بکنند!

م- ن. (لس‌آنجلس)

www.iran-archive.com

# سپاه پاسداران دعوت به اعلام نظر نسبت به برنامه دوم رژیم شد!

در یک اقدام غیرمعمول، رئیس مجلس اسلامی رژیم، در اجلاس ویژه فرماندهان سپاه پاسداران شرکت کرده و از آنها خواست، تا در جریان بررسی و تصویب برنامه دوم باصطلاح نوسازی کشور، فعالانه شرکت کنند. این اجلاس روز ۲۹ شهریور در تهران تشکیل شد.

طرح برنامه ۵ ساله دوم، که مدتی بدلیل اختلاف نظر مجلس و ریاست جمهوری -و در واقع بدلیل مخالفت‌های مردم، که در قیام‌های اخیر منعکس شده است-، به تعویق افتاده بود، پس از پایان تعطیلات تابستانی مجلس شروع شد. تصمیم سریع مجلس اسلامی برای بررسی این برنامه، بلافاصله پس از پایان تعطیلات نشان داد، که در طول این مدت -تعطیلات- رایزنی های لازم انجام شده است و با توافق پشت پرده بر سر، این طرح، اکنون باید به تصویب مجلس برسد. سمت و سوی این توافق و جهت عمده آن، در قرار گرفتن نخستین بخش طرح مذکور در مجلس منعکس است، که همانا خصوصی‌سازی اقتصاد کشور در تمام عرصه‌های اقتصادی است.

شواهد امر نشان می‌دهد، که مجلس اسلامی، به توصیه و در هماهنگی با دیگر سران رژیم، برای پیشگیری از هر نوع مقاومت در سپاه پاسداران علیه طرح ۵ ساله دوم باز سازی -ویا در واقع خصوصی‌سازی اقتصاد کشور-، دست به چنین باصطلاح ابتکاری توسط رئیس مجلس اسلامی زده است.

# خروج جانبازان از ایران ممنوع شد!

بنابر تصمیم سران رژیم، اعزام معلولین جنگ باعراق برای درمان به خارج از کشور، ممنوع شد. رژیم، دلیل این تصمیم را صرفه‌جوئی هزینه اعزام معلولین و مجروحین جنگ (جانبازان)، اعلام داشته است، اما مصاحبه معاون بهداشت و درمان بنیاد جانبازان، که در مطبوعات کشور انتشار یافت، پرده از روی انگیزه واقعی این تصمیم برداشت. وی گفت: «... (با جلوگیری از اعزام جانبازان به خارج از کشور برای درمان) عوارض فرهنگی و مسائل دیگر اعزام را نیز در پیش نخواهیم داشت.»

این عوارض فرهنگی، چیزی نیست، جز آشنا شدن جانبازان با دنیائی، که رژیم بی‌وقفه سعی داشته و دارد، از آشنائی با آن محرومشان نگاه دارد.

# جاسوس و نفوذی واقعی کیست؟

تلویزیون سی.بی.اس امریکا، در گرماگرم تشدید نارضائی عظیم توده‌های مردم از رژیم اسلامی، سراغ مشاور پیشین امنیتی کاخ سفید واشنگتن، «مک‌فارلن» رفته و با او یک گفتگوی اختصاصی انجام داده است.

او، که‌درجریان یک سفر محرمانه و جنجال‌برانگیز در تهران، با برخی بلندپایگان رژیم -والبته پیشاپیش همه آنها هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای ملاقات و مذاکره کرده است، در این مصاحبه، ناگهان به مطالبی اشاره کرده، که ظاهرا باید برخی مقامات حاضر در مسند قدرت در رژیم ج.ا. آنرا بسیار جدی تلقی کنند. همانها، که سر نخ بسیاری از فجایع و خیانت‌های ۱۵ سال گذشته به آنها ختم می‌شود و اکنون باید بخاطر داشته باشند، که هر نوع خُلف وعده و حرکت مستقل از خواست‌های امریکا، می‌تواند به چه قیمتی برایشان تمام شود.

«مک‌فارلن» در این گفتگو اظهار داشته است، که در سال ۱۹۸۶ یک مقام بلند پایه امنیتی اسرائیل، بنام «دیوید کیم‌خه» به کاخ سفید پیشنهاد کرد، که خمینی را در خانه‌اش در جماران به گونه‌ای مسموم کند، که در فاصله چند ماه تا دو سال بمیرد. او در برابر ابراز نگرانی امریکا مبنی بر هرج و مرج ناشی از غیبت آیت‌الله خمینی در صحنه سیاسی ایران، گفت، که اطمینان دارد، در رژیم جمهوری اسلامی و در پیرامون خمینی، کسانی هستند، که پس از مرگ او قدرت را بدست می‌گیرند. این افراد طرفدار غرب هستند و تعهداتی را، که بر عهده گرفته‌اند، اجرا خواهند کرد.

این افراد کیستند و تعهداتشان چه بوده است؟ آیا آنها، همانهائی نیستند، که اکنون ایران را به سستی می‌برند، که خیال داشتند با حذف خمینی از صحنه، ببرند؟ و در حیات خود او نیز بردند.

تردید نباید داشت، که آنها سرانجام افشاء خواهند شد، گرچه با تاخیر. همانها، که دیگران -مذهبی و دگراندیش- را به اتهام ناجوانمردانه و سراپا ساختگی جاسوسی اعدام کرده‌اند و کشتند، در حالیکه خود جاسوس و نفوذی در انقلاب بودند.

# مصاحبه با «رسول ملاقلی پور» فیلم ساز ایرانی

... وقتی که قرار باشد درباره مشکلات آن بسیجی‌ای، که شناخت کافی از زندگی‌اش دارم، فیلم نسازم، پس چه بسازم؟ حتما باید بگویم بسیجی خیلی خوب است از نظر اقتصادی، اجتماعی و از هر حیث دیگری آرامش دارد؟! ممیزی به من می‌گوید این را بگو!... ما اساس انقلابمان «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی است» وقتی من بند دوم آن یعنی «آزادی» را نداشته باشم، در حالی که خود من مثل خیلی‌های دیگر سرمایه‌گذاری جانی و مالی کرده‌ام، به چه دردی می‌خورد؟ ... چندی پیش توانستم به اعتبار فیلمساز مشهور بودنم(!) به خدمت یکی از مسئولین برسم. البته بعد از گذشتن از چندین خان غیرقابل گذر برای افراد عادی! در آنجا با وی در مورد یکی از قطع نخاع‌های استثنائی و خارق‌العاده اهوازی، که از هر نظری برای مردم ما الگوست صحبت کردم و از وی خواستم به خاطر شرایط سخت جسمانی این جانباز یک ماشین کولردارد تهیه کند تا در گرمای اهواز او بیش از این صدمه جسمی نبیند. می‌دانید در پاسخ به من چه گفت؟ گفت: «آقای ملاقلی‌پور شما چرا اینقدر احساساتی شده‌اید؟» خلاصه آن روز دست از پا درازتر از دفتر کار ایشان آمدم بیرون. خوب من دوست دارم در فیلم خود این حرف‌ها را بزنم.

آیا من حق ندارم از یک جانباز قطع نخاعی، که همه جیزش را داده فیلم بسازم؟ من شاهد دارم، که در آنجا گفتم «اجازه بدید مثل سگ پاهاتونو ببوسم ولی تورو خدا به این جانباز کمک کنید!» اما او به حرف‌های من می خندید» در حالی که خودش ماشینی را سوار می‌شد، که همان روز ۳۵ میلیون تومان ارزش داشت. معلوم است، که چنین فردی اصلا دغدغه‌اش مسئله جانباز نیست..... به‌هرحال من نمی توانم خارج از دغدغه‌های خودم وجامعه‌ام، که به آن تعلق دارم فیلم بسازم. دوست دارم بعنوان کسی که فیلم جنگی می‌ساختم، شرایط کسانی را ترسیم کنم، که در جنگ بوده‌اند و حالا در پیچ و خم‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. .... من فیلمساز دوست دارم هر موضوعی، که راجع به عدالت باشد بسازم. آیا اجازه دارم؟ اگر قرار است نسازم، خوب اصلاً فیلم نمی‌سازم.

# تکذیب خبر سازمان «بابک خرم‌دین»

دادستانی انقلاب اسلامی تهران با چاپ یک اطلاعیه در مطبوعات رژیم، اطلاع داد، که «احمد شیخ شعربافان» باتهام تخلفات و جرائم دستگیر شده است و کسانی، که نسبت به وی ادعا و یا شکایتی دارند، می توانند به دادستانی مراجعه کنند.

مدتی پیش، سازمان «بابک خرم‌دین» طی اطلاعیه‌ای، که در خارج و در کلیه مطبوعات اپوزسیون منتشر شد، اطلاع داد، که «احمد شیخ شعربافان»، که مامور حفاظت خانه خامنه‌ای بود، دستگیر و اعدام شده است.

Rahe Tudeh No. 25
Oktober 94
Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان

**از فاکس و تلفن شماره ۴۹_۲۱۲۳_۳۲۰۴۵ (آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.**

www.iranarchive.com